خراسان بزرگ: سال ششم، شماره (۱۹)، تابستان ۱۳۹۴
Quarterly bulletin of Greater Khorasan:Vol.6, No.19, Summer 2015

واکاوی اوضاع فرهنگی غزنه از قرن سوم تا قرن ششم هـ. ق

مجتبی گراوند[۱]
فرشید جعفری[۲]
مصطفی رسولی‌پور[۳]

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۲/۲۷
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۲/۳۰
شماره صفحات: ۱۳۵- ۱۱۳

چکیده:
غزنه (غزنین) منطقه‌ای باستانی است که در اغلب تقسیمات جغرافیایی در حوزه‌ی سیاسی و اداری خراسان بزرگ جایی نداشته است و بخشی از مرزهای خراسان به آن منتهی می‌شد. با این حال این منطقه ارتباط تنگاتنگ و ناگسستنی با خراسان بزرگ؛ بویژه در حوزه‌ی فرهنگ داشته است. بنابراین بررسی این منطقه کمک شایانی به شناخت هر چه بیشتر خراسان بزرگ می‌کند. غزنه از قرن سوم تا ششم هـجری آبستن تحولات بزرگ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بوده و در گذر زمان عرصه‌ی تاخت و تاز سلسله‌های قدرتمند و بزرگی از جمله صفاریان، سامانیان، غزنویان، سلجوقیان، غوریان و خوارزمشاهان بوده است. بزرگترین امتیاز غزنه، تشکیل سلسله قدرتمند ترک غزنوی بود که موجبات تبدیل این شهر به یکی از بزرگترین پایتخت‌های جهان اسلام شد. یکی از مهمترین دلایلی که موجب شد این شهر در دوره‌ی فرمانروایی سلاطین غزنوی متحول شود، ثروت هند بوده که جایگاه ویژه‌ای در شکوفایی اقتصادی، فرهنگی و ... غزنه داشته است. غزنه تا پیش از امپراطوری ترکان به گونه‌ای در حاشیه بوده و چندان مورد توجه نبود. اما در قرن چهارم تا ششم هـجری با گسترش همه جانبه‌ی غزنه، به یکی از بانفوذترین مناطق جهان اسلام تبدیل شد. حمایت سلاطین ترک غزنه از ادبیات زمینه‌ی ترقی فرهنگی و مهاجرت شاعران از دیگر مناطق ایران، بویژه از خراسان بزرگ به این شهر شد و به راستی باید از آنجا به عنوان گنجینه‌ی علم یاد کرد. در واقع این پژوهش تلاشی است برای پاسخگویی به این پرسش که چرا غزنه از قرن سوم تا ششم هجری قمری شاهد تحولات عظیم فرهنگی بوده است؟ روش انجام پژوهش پیش رو توصیفی- تحلیلی و براساس منابع کتابخانه‌ای صورت گرفته است.

کلیدواژه‌ها: غزنه، خراسان، ادبیات، معماری، فرهنگ، غزنویان، هند.

۱. استادیار و عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه لرستان
۲. پژوهشگر و کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی (نویسنده مسئول) farshidjafari1365@gmail.com
۳. کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه شهید چمران اهواز

مقدمه

غزنه یکی از شهرهای کهن و تاریخی ایران است که امروزه در افغانستان و در جنوب غربی کابل واقع شده است اما با این حال بخشی از هویت و میراث تمدنی ایرانیان است که همواره در عرصه‌ی سیاست و فرهنگ پیشگام بوده است. با وجودی که در اغلب تقسیم-بندی‌ها، این منطقه خارج از حوزه‌ی جغرافیای سیاسی و اداری خراسان بزرگ ترسیم شده است اما به دلیل همجواری و تعامل، این مرزها شکسته می‌شود و هویت مشترکی می‌یابند. غزنه در اوائل ظهور اسلام بوسیله حاکمانی محلی تحت عنوان «لویک» اداره می‌شد. با ورود اسلام به این منطقه، مسلمانان از غزنه به عنوان گذرگاهی جهت حمله به کابل و همچنین هند استفاده می‌کردند. با ورود اسلام غزنین مورد توجه اولین سلسله‌های حکومتی در ایران از جمله صفاریان و سامانیان قرار گرفت و با پیشرفت نسبی روبرو شد اما غزنین در قرن-های اولیه اسلامی با توجه به موقعیت حساس و سوق‌الجیشی خود هنوز هم در حاشیه بوده است. با تشکیل سلسله غزنوی، غزنین به یکی از مهمترین مراکز اسلامی تبدیل شد و با توجه به اینکه غزنه گذرگاهی به سوی هند بوده، این امر زمینه‌ی انتقال دین اسلام را در سرزمین پهناور هند فراهم کرد. نگارندگان در این پژوهش به اوضاع ادبی، شرحی از رجال و دیوانسالاران و هنر و معماری غزنه از قرن سوم تا قرن ششم هجری می‌پردازند. در واقع این پژوهش تلاشی است برای پاسخگویی به این پرسش که؛ چرا غزنه از قرن سوم تا ششم هجری شاهد تحولات عظیم فرهنگی بوده است؟ بر این اساس هدف از این پژوهش تحلیل و بررسی اوضاع فرهنگی غزنه از قرن سوم تا ششم هـجری قمری به منظور روشن ساختن گوشه‌ای تاریک از تاریخ این منطقه و شرق ایران می‌باشد.

پیشینه پژوهش

از تحقیقات مهمی که تا کنون در مورد غزنه صورت گرفته است، می‌توان به «تاریخ غزنویان» تالیف ادموند کلیفورد باسورث (۱۳۸۵) اشاره کرد. این کتاب اگر چه در باب غزنویان نوشته شده است ولی حاوی اطلاعات مهمی از اوضاع غزنه است. باسورث در کتاب خود از یافته‌های باستان‌شناسی استفاده کرده است و این امر بر ارزش این اثر افزوده است. این اثر علاوه بر شرح اوضاع و احوال پادشاهان غزنوی، به مسائل دیگر نیز پرداخته است و در این کتاب به موضوع هند و نقش سلاطین غزنوی در مقام طلایه‌داران فرهنگ و آیین اسلام به این منطقه توجه ویژه‌ای شده و همچنین برای روشن نمودن جایگاه غزنه در تحولات هند از منابع معتبر می‌باشد. یکی از محققان معاصر افغان که تألیفات بسیار مهمی در باب افغانستان انجام داده عبدالحی حبیبی است که جایگاه ویژه‌ای در تاریخ‌نگاری افغانستان دارد. عبدالحی حبیبی در یکی از کتب مهم خود یعنی «تاریخ افغانستان بعد از اسلام» (۱۳۷۶) اطلاعات بسیار جالبی از ویژگی‌های تمام مناطق و شهرهای افغان بدست می‌دهد. حبیبی در این اثر مسائل افغانستان را از ورود اسلام تا اواخر قرن دوم هجری مورد بررسی قرار داده است و با توجه به دسترسی این محقق به شهرهای مورد مطالعه بر اهمیت بیش از پیش این اثر افزوده است. عبدالحی حبیبی در این کتاب اطلاعات خوبی از اوضاع اجتماعی و فرهنگی غزنه در دو قرن اولیه هجری ارائه کرده است. از جمله کتاب‌های مهم دیگر عبدالحی حبیبی که در باب غزنه حاوی نکات ارزشمندی است، باید به «تاریخ خط و نوشته‌های کهن در افغانستان» (۱۳۵۰) اشاره کرد. از دیگر منابع مهم در باب غزنه کتاب «وضع اجتماعی دوره غزنویان» نوشته محمداکبر مددی (۱۳۵۶) است. این اثر از منابع مهم اجتماعی و فرهنگی در باب غزنویان و خود شهر غزنه است. محقق در این کتاب از نهادهای اداری و دیوان‌های گوناگون در عهد غزنوی و نیز تشریفات درباری و اوضاع مذهبی، علمی و ادبی شهر غزنه در آن روزگار سخن گفته است. علاوه بر این آثار باید از کتاب «هنر غزنوی، هنر سامانی و غزنوی» نوشته‌ی بمباچی (۱۳۷۶) که از شهرهای مهم غزنه و خود غزنه نکات جالبی ارائه می‌کند، یاد کرد. بمباچی در کتاب خود از کاوش‌های باستان‌شناسان در قسمت‌های مختلف غزنویان استفاده کرده است. در این اثر نکات مهمی در باب هنر و معماری غزنه وجود دارد و جهت بررسی تحولات فرهنگی این شهر بسیار مفید است. کتاب دیگری که تا حدودی موضوع حاضر را پوشش می‌دهد، «غزنویان از پیدایش تا فروپاشی» نوشته‌ی ابوالقاسم فروزانی (۱۳۸۲) است. هر چند بحث اصلی این کتاب سلسله‌ی غزنویان است، اما در بررسی تحولات ترکان غزنوی به تحولات خود غزنه نیز توجه شده و حاوی نکات جالبی در باب تحولات فرهنگی غزنه است. همچنین در سال‌های اخیر مقالات ارزشمندی درباره‌ی غزنه بدون اشاره جزئی و دقیق به موضوع این پژوهش به رشته‌ی تحریر درآمده است که از جمله‌ی آن‌ها می‌توان به این موارد اشاره کرد: «در جستجوی معماری کاخ ایرانی در دوره‌ی غزنویان» نوشته‌ی محمد مهدی هوشیار و سید مرتضی فرشته‌نژاد (۱۳۹۴) که به بررسی تطبیقی ویژگی‌ها و زوایای معماری کاخ‌های بجا مانده از غزنویان می‌پردازد و به خوبی یکی از مظاهر فرهنگی این سلسله را تشریح می‌کند. مقاله-ای دیگر با عنوان «مقایسه موضوعی کلیله و دمنه (بهرامشاهی) و حدیقه سنایی» اثر زهرا دری (۱۳۸۹) به مقایسه و بررسی دو متن پرارزش؛ از ابوالمعالی نصرالله و حکیم سنایی از دانشمندان بنام قرن ششم هجری که در بستر فرهنگی غزنه رشد و پیشرفت کردند، می-پردازد. این مقاله به شناخت هر چه بهتر اوضاع ادبی این دوره کمک می‌کند. مقاله‌ای دیگر با عنوان «سیمای حسنک وزیر در متون ادبی و تاریخی دوره‌ی غزنوی» نوشته‌ی اسماعیل شفق و سمیرا جهان رمضان (۱۳۸۹) به تشریح زندگی حسنک میکال از وزرا و رجال

معروف و بانفوذ دربار غزنه می‌پردازد. همچنین مقاله‌ی «اهمیت تاریخی و ساختار اقتصادی شهر غزنه در پرتو حیات سیاسی عصر غزنویان» از محدثه پاینده، علی غفرانی و عبدالرحیم قنوات (۱۳۹۳) برای آشنایی کلی با فضای سیاسی و اقتصادی غزنه بسیار مفید است. بدون شک واکاوی اوضاع فرهنگی غزنه، بدون آشنایی با جنبه‌های دیگر از تاریخ غزنه میسر نخواهد بود. آداب‌نامه‌ها و تذکره‌ها نیز اطلاعات مفید و پرارزشی از اوضاع و احوال علمی و ادبی غزنه ارائه کرده‌اند، اما تألیفات ادبی محققان معاصر نیز قابل توجه است زیرا از استدلال‌های خوبی بهره‌مند هستند. از جمله‌ی این تألیفات باید به «تاریخ ادبیات در ایران» نوشته ذبیح‌الله صفا اشاره کرد. در قسمت-هایی از این کتاب، درباره‌ی اوضاع علمی و فرهنگی غزنه بصورت شایسته‌ای سخن رفته است. نویسنده نه فقط شعر، بلکه کلیه‌ی آثار فکری را هم در شمار آثار ادبی آورده است. صفا در ذیل هر یک از مباحث و بعد از فراغ از بیان کیفیت سیر علوم و ادبیات در ادوار مختلف به بیان شرحی از رجال در هر رشته پرداخته است. تحقیقات مذکور اگرچه برای تحقیق پیش و رو قابل توجه هستند، اما درباره جنبه‌ها و مظاهر گوناگون غزنه سخن گفته‌اند و شمار این تحقیقات در مقایسه با اهمیت فرهنگی غزنه چندان در خور توجه نبوده است و متأسفانه تاکنون در این زمینه کار مستقل و جامعی صورت نگرفته است.

اوضاع ادبی غزنه

اغلب مراکز اسلامی از قرن اول تا قرن چهارم هجری از نظر ادبی با فراز و نشیب مواجه بودند. حمایت بعضی خاندان‌ها و حکام و سلاطین از دانشمندان و شاعران موجب تحول عظیم فرهنگی شد. از مراکز اولیه که به دانشمندان توجه خاصی داشت، باید به بخارا؛ پایتخت سامانیان اشاره کرد. سامانیان توجه زیادی به فرهنگ و ادب ایرانی داشته‌اند و با توجه به اینکه دولتمردان اولیه غزنوی در رکاب سامانیان بودند، همزمان با تشکیل حکومت خود در غزنه این میراث ادبی را نیز از سامانیان به ارث بردند و غزنه به یکی از مراکز ادبی پربار تبدیل شد.

با تشکیل سلسله‌ی قدرتمند غزنوی در غزنه، شعر و ادبیات در غزنه شاهد تحولات عظیمی شد که از دلایل آن می‌توان به این موارد اشاره کرد: ۱. علاقه سلاطین غزنوی به شعر و ادبیات ۲. پاداش‌های فراوانی که پادشاهان به شاعران می‌دادند، موجب سرازیر شدن شاعران به غزنه شد.

نظم

شاید کمتر دوره‌ای از ادوار ادب فارسی باشد که این همه شاعر بزرگ آن هم از چند ناحیه متفاوت، در یک‌جا زندگی کرده باشد و کمتر عهدی است که فصاحت و کلام تا این حد گسترش یافته باشد. تثبیت منطقه‌ی غزنه توسط سلاطین ترک موجب توسعه روزافزون شعر شد. همه امرا و شاهان غزنه، شعرا و گویندگان پارسی‌زبان و تازی‌گوی را محترم می‌شمردند. در این دوران بخشش‌های فراوان از سوی سلاطین غزنه نسبت به شعرا، گرچه موجب رواج تملق و چاپلوسی و تحریف نسبی واقعیت‌ها از طرف سلاطین درباری گردید، ولی در عین حال موجب ارج گذاشتن ادبیات ملی ایران و شکوفا شدن بیش از پیش این فرهنگ شد. دربار غزنه بدلیل تشکیل سلسله‌ی قدرتمند ترک غزنوی و همچنین حمایت این سلاطین از شعرا که شاید متأثر از دربار سامانی بوده باشد، موجب حضور شاعران بزرگی در غزنه شد که شاهکارهای ادبی فراوانی برجای گذاشتند که در ادامه به آنان اشاره خواهیم کرد:

در عهد سلطان محمود غزنوی، غزنه حکم دارالعلم را داشت، شکوه و جلال دربار او موجب جذب بزرگترین نمایندگان ادبیات در آن عصر شده بود. شاعرانی همچون ابوالقاسم حسن بن علی (اسحاق) فردوسی در دربار غزنه از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. فردوسی در خانواده‌ای دهقان در دهی بنام «شاداب» در حوالی سال ۳۲۴ هجری بدنیا آمد (نظامی عروضی سمرقندی، ۱۳۲۷: ۹۲؛ رضازاده شفق، ۱۳۵۵: ۱۷۵). اغلب منابع فردوسی را ستایش کرده‌اند و از استادی وی در فصاحت و بلاغت سخن گفته‌اند. و به قول سمرقندی «شاهد عدل بر صدق این دعوی کتاب شاهنامه است» (سمرقندی، ۱۳۸۵: ۸۹). در چهار مقاله نیز آمده است: «من در عجم سخنی بدین فصاحت نمی‌بینم». در باب رفتن و یا نرفتن فردوسی به غزنه داستان‌های متناقضی وجود دارد که در این مقوله به دو روایت از دولتشاه سمرقندی و نظامی عروضی می‌پردازیم؛ در تذکره‌الشعراء آمده است که فردوسی به علت جور و بیدادگری عامل طوس به غزنین رفته و مدتی در درگاه محمود تردد می‌کرد و آرزوی فردوسی هم صحبتی با عنصری بوده است. روزی فردوسی با حیله‌ی خود را در مجلس استاد عنصری گنجاند و در آن مجلس عسجدی و فرخی که هر دو شاگرد عنصری بودند حضور داشتند. عنصری که فردوسی را روستایی شکل می‌دید تصمیم گرفت فردوسی را امتحان کند و هر یک بیتی به این شرح خواندند (سمرقندی، ۱۳۸۵: ۹۲)؛ عنصری گفت: «چون عارض تو ماه نباشد روشن»، عسجدی گفت: «مانند رخت گل بندد در گلشن» و فرخی گفت: «مژگانت همی گذر کند از جوشن»، فردوسی گفت: «مانند سنان گیو در جنگ پشن». همگان از سخن او تعجب کردند

(سمرقندی، ۱۳۸۵: ۹۳؛ مستوفی، ۱۳۶۴: ۷۳۹؛ خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴/ ۳۸۹؛ علیشیر نوایی،۱۳۶۳: ۳۴۲).

سلطان محمود با حمایت عنصری به فردوسی دستور داد تا شاهنامه را به نظم کشد و همچنین دستور داد تا در غزنین به او خانه و حقوق بدهند و مدت چهار سال در خطه غزنین به نظم شاهنامه اشتغال نمود و چهار سال دیگر در طوس ساکن شد و بار دیگر به غزنین رجوع کرد و چهار دانگ شاهنامه را به نظم کشید و مقبول نظر محمود افتاد. به هر طور و کیفیت شاهنامه را در غزنه به اتمام رسانید (سمرقندی، ۱۳۸۵: ۹۴؛ رازی، ۱۳۸۷: ۲/ ۷۱۵). اما روایت چهار مقاله طور دیگری بوده است و می‌نویسد «شاهنامه همی نظم کرد و همه امید او آن بود که صله آن کتاب جهاز دخترش سازد بیست و پنج سال در کتابت مشغول شد و آن کتاب تمام کرد و الحق هیچ باقی نگذاشت و نساخ او علی دیلم بود پس شاهنامه علی دیلم را در هفت مجلد نبشت و آن را به غزنین فرستاد و قبول سلطان محمود افتاد» (نظامی عروضی سمرقندی، ۱۳۲۷: ۴۸- ۴۷). شاهنامه اثری روان و فصیح و شاهکار مثنوی رزمی است. هنر شاعر در این است که اندیشه او در اشعارش مجسم می‌شود و خواننده متأثر می‌گردد (مهرین، ۱۳۵۲: ۱۲۳) و فردوسی که با اشعار حماسی خود جایگاه ویژه‌ای داشته به مانند شکسپیر در تراژدی می‌ماند که نشان می‌دهد فردوسی از قوه‌ی خیال قوی برخوردار بوده است (محمدی، ۱۹۶۷: ۲۲۶).

فردوسی فردی وطن‌پرست و میهن‌دوست بود و این مطلب نیز از جای جای شاهنامه و خصوصاً از شور فردوسی در ستایش ایران و نژاد ایرانی به خوبی آشکار است (صفاء، ۱۳۳۹: ۱/ ۶۲) بطوری که مختاری غزنوی آورده است (مختاری غزنوی، ۱۳۷۴: ۴۱):

زنده رستم به شعر فردوسی است ورنه زود در جهان نشانه کجاست

پس از اتمام شاهنامه، به سعایت بدخواهان و به علت شیعه بودن این شاعر، سلطان محمود تصمیم گرفت به جای پنجاه هزار سکه طلا، پنجاه هزار درم نقره برایش بفرستد که موجب ناراحتی فردوسی شد (نظامی عروضی سمرقندی، ۱۳۲۷: ۴۹؛ سمرقندی، ۱۳۸۵: ۹۵؛ رازی، ۱۳۸۷: ۲/ ۷۱۵؛ خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴/ ۳۸۹) و این امر موجب هجوگویی محمود از سوی فردوسی شد (نظامی عروضی سمرقندی، ۱۳۲۷: ۵۰؛ سمرقندی، ۱۳۸۵: ۹۵؛ رازی، ۱۳۸۷، ۲/ ۷۱۶؛ خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴/ ۳۸۹). فردوسی در این باب در شاهنامه می‌نویسد (فردوسی، ۱۳۶۳: ۷/ ۸۴۸):

چنین شهریاری و بخشنـده به گیتی ز شاهان درخشنده‌ای

نکردند زین داستان‌هـا نگـاه زبد گوی و بخت بد آمـد گناه

حسد بـرد بدگوی در کار من تبـه شـد بـر شـاه بازار مـن

فردوسی در سال ۴۱۱ هـجری از دنیا رفت (نظامی عروضی سمرقندی، ۱۳۲۷:۵۱؛ سمرقندی، ۱۳۸۵:۹۷). اما شاهکار وی؛ شاهنامه جاودانه ماند. اثری که در حقیقت سند تاریخی است که با پیوند وفادارنه‌اش به سنت گذاشته و به رغم آنکه با خیال و تمثیل سروکار دارد حقیقت‌هایی را آشکار می‌کند که نه همین از برای تاریخ بلکه از برای پژوهش اهمیت دارد (ریپکا و دیگران، ۱۳۸۲: ۱/ ۳۸۹). فردوسی در باب حماسه و داستان نه تنها خلاقیت داشته، بلکه یکی از بزرگترین نمایندگان هنر و داستان‌نویسی است (اته، ۱۳۵۱: ۴۵) اما آنچه باعث شده شاهنامه منزلتی ویژه در میان ایرانیان پیدا کند، غرور ملی ایرانیان است که در شاهنامه به آن توجه شده است (براون، بی‌تا: ۲۰۸).

فرخی سیستانی از دیگر شاعرانی است عمری را در غزنه سپری کرد. وی در آغاز کار به امرای صفاری و چغانیان (در جنوب شرقی خوارزم) خدمت می‌کرد و از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود اما فرخی پس از مدتی به خدمت محمود غزنوی پیوست (نظامی عروضی سمرقندی، ۱۳۲۷: ۴۰؛ سمرقندی، ۱۳۸۵: ۹۹- ۹۸؛ رازی، ۱۳۸۷: ۱/ ۳۱۲؛ عوفی، ۱۹۰۳م، ۲/ ۴۷؛ عوفی، ۱۳۶۳: ۱۵۸). عوفی می‌نویسد: «فرخی که رخی خوب، روی بلاغت را مشاطه قریحت او چنان آراست که هیچ انگشت بر حرف آن ننهاد و شعر او پرمعنی است» (عوفی، ۱۳۲۱ق: ۲/ ۴۷). فرخی پس از راه یافتن به دربار محمود، از ثروت زیادی برخوردار شد (نظامی عروضی سمرقندی، ۱۳۲۷: ۴۰). فرخی یکی از بهترین شاعران قصیده سرای ایران است. سخنان وی در میان قصیده‌سرایان به سادگی، روانی و استحکام شهره است (صفا، ۱۳۳۹: ۱/ ۵۳۹). زرین‌کوب درباره سبک فرخی معتقد است که «سبک فرخی بر گوارندگی لفظ و نازکی معنی مبتنی است و این همان سبکی است که رودکی و شهید داشته‌اند و این طرز سخن طبیعی و ساده را هم شاعر از طریق سعی در زیبا کردن لفظ و معنی بدست می‌آورد» (زرین‌کوب: ۱۳۵۷: ۴۷- ۲۴۶) فرخی از عسجدی شاعر دیگر دربار محمود نه تنها از لحاظ استعداد شاعری بلکه حتی از نظر ستایش فتوحات محمود و ملایح او هم شیواتر بوده است (اته، ۱۳۵۱: ۳۴). به نظر می‌رسد فرخی در دوران جوانی و یحتمل در سال ۴۲۹ هـ . وفات یافته است (رضازاده شفق، ۱۳۵۵: ۱۶۵).

لبیبی یکی دیگر از شاعران بزرگ غزنه است. آنچه مشخص است، او از شاعران اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری است. در تاریخ بیهقی آمده است «و آن استاد سخن لبیبی، شاعر سخت نیکو گفته است» (بیهقی، ۱۳۷۶: ۱/ ۱۱۹). گویا این شاعر حتی در مدح چغانیان بویژه ابوالمظفر چغانی نیز شعر سروده است و این امر نشان می دهد که لبیبی با فرخی هم عصر بوده است. اشعار لبیبی از نظم قابل توجهی برخوردار است (همان: ۲/ ۴۰؛ صفا، ۱۳۳۹: ۱/ ۵۴۷). مسعود سعد در دیوان خود از او به عنوان سید الشعراء یاد کرده است (مسعود سعد سلمان، ۱۳۷۴: ۵۷):

بدین قصیده که گفتم من اقتدا کردم باوستاد لبیبی که سیدالشعراست

عبدالجبار زینبی علوی نیز در زمره شعرای بنام دربار سلطان محمود و مسعود غزنوی بود. هر چند دیوانی از این شاعر باقی نمانده است و همچنین از تولد و فوت این شاعر اطلاع دقیقی موجود نیست ولی پاره‌ای از اشعار این شاعر بزرگ را می‌توان در «ترجمان البلاغه» الرادویانی مشاهده کرد (الرادویانی، ۱۳۶۲: ۳۰). آنچه مشخص است زینبی مورد توجه سلطان محمود بوده است، بطوری که سلطان محمود در یک شب به علوی زینبی یک فیل و «هزار هزار درم که عیار هر کدام ده درم نقره بوده است» بخشید (بیهقی، ۱۳۷۶: ۱/ ۱۲۵؛ نظامی عروضی سمرقندی، ۱۳۲۷: ۳۳- ۱۳۲؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۷۸).

منشوری سمرقندی از دیگر سرایندگان بزرگ غزنین است (وطواط، ۱۳۶۳: ۱۲۹). بطوری که عوفی می‌نویسد: «منشوری که منشورات شاعری بنام او بود و طایر هنر در دام او سخن نمکینش شور در دل‌ها فضلاء می‌انداخت و بیان در فریبش رایت فصاحت برملک می‌افروخت» (عوفی، ۱۳۲۱ق: ۲/ ۴۴) رشیدالدین وطواط، منشوری سمرقندی را در ردیف عنصری، عسجدی، فرخی و زیبنی آورده است (وطواط، ۱۳۶۳: ۱۲۹). به گفته‌ی ذبیح‌الله صفا منشوری شعری بدون وزن ساخت که آن را «کنز الغرائب» نامیده است (صفا، ۱۳۳۹: ۱/ ۵۵۳). به هر حال از وفات این شعار نیز اطلاع کاملی موجود نیست.

ابوالحسن علی بهرامی سرخسی که شاعری خود را در غزنه آغاز کرد، غزلیات شیرینی از خود بر جای گذاشت (نظامی عروضی سمرقندی، ۱۳۲۷: ۳۰؛ رازی، ۱۳۸۷: ۲/ ۵۵۶). وی علاوه بر شعر در علوم ادبی نیز خبره بود و دو کتاب بنام «غایۀالعروضین» و «کنزالقافیه» بدو منسوب است و بهرامی در باب این دو کتاب آورده است که هر کس بخواهد در شعر استاد شود باید به مقدمات آن، که در این دو کتاب مذکور است توجه کند (نظامی عروضی سمرقندی، ۱۳۲۷: ۳۰). او گذشته از این دو کتاب، کتابی بنام «خجسته‌نامه» در علم عروض نیز نگاشته است (عوفی، ۱۳۲۱ ق: ۲/ ۵۶؛ رازی، ۱۳۸۷: ۲/ ۵۵۶). گویا وفات بهرامی در اوایل قرن پنجم بوده است.

عنصری بلخی دیگر شاعری است که پس از تحصیل کامل علم و شعر و شاعری به خدمت نصر بن سبکتکین؛ برادر سلطان محمود رسید و مورد توجه وی قرار گرفت (سمرقندی، ۱۳۸۵: ۱۸؛ هدایت، ۱۳۴۰: ۱/ ۳۵۵). عنصری با قریحه‌ی خوبی که در شاعری داشت، مورد توجه سلطان محمود قرار گرفت. وی جایگاه ویژه‌ای در میان شعرای غزنه پیدا کرد و مسئول جذب و انتخاب بهترین شاعران برای دربار غزنه شد و به ملک‌الشعرایی ملقب شد (سمرقندی، ۱۳۸۵: ۸۰؛ رازی، ۱۳۸۷: ۲/ ۵۷۵؛ علیشیرنوائی، ۱۳۶۳: ۳۴۲). منوچهری در یک بیت زیبا این‌گونه عنصری را توصیف کرده است (منوچهری دامغانی، ۱۳۶۳: ۷۲):

اوستاد اوستادان زمانه عنصری
بی‌عیب و دل و بی‌غش و دینش بی‌ختن

شعرهای روایی عنصری در مضمون و صورت پیرو سنت ایرانی است و برخلاف شعر غنایی او که یکباره زیر سیطره گرایش فزاینده‌ای به تازی‌نویسی است که ویژگی شعر درباری بوده است شعر غنایی‌اش نیز دارای اندیشه‌های شاعران تازی است (ریپکا و دیگران، ۱۳۸۲: ۱/ ۳۲۸). عنصری علاوه بر دیوان شعر؛ که شامل سه هزار بیت است، چند مثنوی چون نهر و عین، وامق و عذرا، خنگ بت و سرخ بت که هر یک گنج بدیع خزانه‌ای لطیف‌اند، از خود به جا گذاشته است (رازی، ۱۳۸۷: ۲/ ۵۷۶؛ علیشیر نوایی، ۱۳۶۳: ۳۴۲). وی به زبان عربی مسلط بود و حتی در پاره‌ای از اشعار خود از مضامین بعضی شاعران تازی‌گوی استفاده کرده است. زرین‌کوب در مورد ویژگی شعر عنصری می‌نویسد: «طریقه عنصری در شعر مبتنی بر پرباری و استواری است و در ابداع اندیشه و تعبیر آن دقتی خاص به کار می‌بندد» (زرین‌کوب، ۱۳۵۷: ۲۴۳). بنا به قول دولتشاه سمرقندی، عنصری در سال ۴۳۱ هـجری در زمان دولت مسعود بن محمود غزنوی درگذشت (سمرقندی، ۱۳۸۵: ۸۴).

الغضایری[۱] الرازی از شاعران بزرگ عراق و از مداحان امرای آخر دیلمی در ری و ستایشگر سلطان محمود غزنوی بوده است (عوفی، ۱۳۲۱ ق: ۲/ ۶۰؛ سمرقندی، ۱۳۸۵: ۶۰؛ رازی، ۱۳۸۷: ۲/ ۱۱۶۷). عوفی از او به عنوان «امیر شاعران عراق» یاد کرده است (عوفی، ۱۳۲۱ ق: ۲/ ۶۰). از رفتن یا نرفتن این شاعر به غزنه سخن‌های فراوانی است. هر چند دولتشاه ذکر کرده است که غضایری به عزم سلطان محمود ری را به سمت غزنین ترک کرده است و با شعرا مشاعره و مناظره داشته است اما یحتمل مدت زیادی در غزنین ماندگار نبوده است (سمرقندی، ۱۳۸۵: ۶۱- ۶۰). حتی بعضی از محققین رفتن او را به غزنه با شک و تردید بیان کرده‌اند (صفا، ۱۳۳۹: ۱/ ۵۷۱). مهمترین ویژگی غضایری قصیده‌سرایی است، بویژه قصایدی که در مدح بزرگان گفته است بسیار زیبا و خواندنی است (رضازاده شفق، ۱۳۵۵: ۱۵۹) احتمالاً سال وفات این شاعر ۴۲۶ هـجری بوده است (صفا، ۱۳۳۹: ۱/ ۵۷۳).

ابونظر عبدالعزیز بن منصور العسجدی[۲] المروزی از شاعران نامی غزنه بود. از احوال او اطلاع درستی در دست نیست. لیکن مسلم است که از معاصران محمود غزنوی بوده و در خدمتش تقرب داشته است (عوفی، ۱۳۲۱ ق: ۲/ ۵۰، سمرقندی، ۱۳۸۵: ۸۴؛ رازی، ۱۳۸۷: ۲/ ۵۲۴). عسجدی در اصل اهل هرات و شاگرد عنصری بوده است (سمرقندی،

۱۳۸۵: ۸۵– ۸۴). عوفی نیز در باب وی می‌نویسد: «عسجدی عسجدکان بلاغت و اختر آسمان فصاحت بود. خاک مرو بوجود او مفاخر و ذات او منبع زلال مفاخر مقبول حضرت یمین‌الدوله بود» (عوفی، ۱۳۲۱ ق: ۲/ ۵۰). پاره‌ای از اشعار او را می‌توان در کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم مشاهد کرد (رازی، ۱۳۸۸: ۳۵۵). آنچه مشخص است؛ او سخنوری بود که در آثارش صورت بر محتوا برتری دارد. وفات عسجدی بنا به قول محققین در سال ۴۳۲ هـجری بوده است (صفا، ۱۳۳۹: ۱/ ۵۷۸؛ رضازاده شفق، ۱۳۵۵: ۱۵۸).

امام ابوعبدالله عبدالرحمن بن محمد العطاردی از شاعران نمونه و یکتای غزنه بوده است (عوفی، ۱۳۲۱ ق: ۲/ ۵۰). از تولد و زندگانی و وفات این شاعر نیز اطلاع دقیقی در دست نیست، اما وی نیز از امجد شعرای آن عهد بود (هدایت، ۱۳۴۰: ۱/ ۳۴۲). عطاردی بیشتر رباعی می‌ساخت و نه تنها در شعر دست داشت، بلکه کتابی به نام «الاستیفاء» تألیف نمود که شاید قدیمی‌ترین کتاب در فارسی مربوط به امور دولتی و سیاسی بوده است (اته، ۱۳۵۱: ۳۹– ۳۸).

منوچهری از شعرای طراز اول تاریخ ایران بشمار می‌آید. برخی وی را بلخی (سمرقندی، ۱۳۸۵: ۷۳) و برخی دامغانی معرفی نموده‌اند (براون، بی‌تا؛ ۲/ ۲۲۵). منوچهری گویا تخلص خود را از منوچهر فلک‌المعالی؛ پسر کابوس شاهزاده زیاری طبرستان گرفته است (سمرقندی، ۱۳۸۵: ۷۴). منوچهری شاگرد عنصری بوده و در مدح استاد خود اشعار غرایی سروده است. منوچهری را باید از عجایب روزگار و همچنین استاد بلاغت در شعر دانست (عوفی، ۱۳۲۱ ق: ۲/ ۵۳). در مقدمه‌ی دیوان منوچهری آمده است که علت خواندن عنصری به عنوان استاد از سوی منوچهری نه از لحاظ تلمذ و تعلم است بلکه از نظر احترامیست که شاعر جوان به ملک‌الشعراء و محمود و مسعود گذارده و از جهت ارادت بوده است (منوچهری دامغانی، ۱۳۶۳: ۲۷). در اشعار این شاعر نوعی موسیقی و آهنگی خاص وجود دارد. چنانکه هنگام خواندن اشعار او گویی خواننده با آهنگی از موسیقی سرگرم است (صفا، ۱۳۳۹: ۱/ ۵۸۷؛ محمدی، ۱۹۶۷م: ۱۸۳). مهمترین ویژگی‌های اشعار منوچهری ستایش زیبای طبیعت در قالب شعر است (رضازاده شفق، ۱۳۵۵: ۱۷۰). گویا وفات منوچهری در سال ۴۳۲ هـجری بوده است؛ زیرا در اشعار او حوادث سال ۴۳۰ و ۴۳۱ دیده می‌شود (صفا، ۱۳۳۹: ۱/ ۵۸۹).

مسعودی رازی غزنوی از اعداد شعرای غزنه و جزء طبقه‌ای است که نام و نسب وی چندان معلوم نیست. وی از گویندگان دوره‌ی سلطان مسعود بن محمود غزنوی بوده است (بیهقی، ۱۳۷۶: ۱/ ۶۱۱؛ وطواط، ۱۳۶۳: ۶۳؛ عوفی، ۱۳۲۱ ق: ۲/ ۶۳). امیر مسعود در جشن مهرگان به علت نصیحت‌هایی که مسعود رازی به او کرده بود، خشمگین شد و او را به هندوستان تبعید کرد. با توجه به اینکه این جشن در سال ۴۳۰ هـجری برگزار شده است، می‌توان گفت شاعر تا این زمان حیات داشته است (بیهقی، ۱۳۷۶: ۱/ ۵۴۹؛ وطواط، ۱۳۶۳: ۱۱۰). گویا مسعود رازی طی قصیده‌ای او را این‌گونه نصیحت کرده بود (بیهقی، ۱۳۷۶: ۱/ ۵۴۹؛ وطواط، ۱۳۶۳: ۱۱۰):

مخالفـان توموران بـدند مـار شدند
بـرآرزود زمـوان مـار گشته دمار
مده زمانشان زین بیش و روزگار مبر
که اژدها شـود از روزگار باید مار

ابوحنیفه اسکافی از دیگر دانشمندان غزنه بود. گویا خانواده‌اش شغل کفشگری داشته و از همان نظریه به اسکافی معروف گشته است. از احوال زندگی این شاعر نیز اطلاع کمی موجود است. اما به نظر می‌رسد پس از اینکه در علم به کمال رسید، به سلطان مسعود غزنوی پیوست و مضامین شگفتی در نظم بوجود آورد (بیهقی، ۱۳۷۶: ۱/ ۷۵– ۲۷۴، ۸۱– ۳۸۰؛ عوفی، ۱۳۲۱ ق: ۲/ ۱۷۵؛ رازی، ۱۳۸۷:۱/ ۳۵۷؛ هدایت، ۱۳۴۰: ۱/ ۸۳). ابوحنیفه اسکافی در دوران پادشاهی سلطان ابراهیم غزنوی در غزنه منزلتی ویژه یافت. وی علاوه بر شاعری به تدریس مردم نیز می‌پرداخت و این امر نشان می‌دهد که اسکافی در دیگر علوم نیز سرآمد بوده است (بیهقی، ۱۳۷۶: ۱/ ۲۷۵). سال وفات اسکافی مشخص نیست، اما وی به گفته‌ی نظامی عروضی شصت یا هفتاد سال به شاعری پرداخته است (نظامی عروضی سمرقندی، ۱۳۲۷: ۱۴۰).

ابوالفرج بن مسعود الرونی از دیگر مشاهیر شعراء غزنه بود. قصاید وی غالباً در مدح سلطان ابوالمظفر ظهیرالدوله رضی‌الدین ابراهیم بن مسعود بن محمود غزنوی است (عوفی، ۱۳۲۱ ق: ۲/ ۲۴۰؛ نظامی عروضی سمرقندی، ۱۳۲۷: ۱۴۲؛ رازی، ۱۳۸۷:۱/ ۳۷۰). از تولد این شاعر اطلاع دقیقی موجود نیست، اما آنچه مشخص است وی بعد از سال ۴۹۲ هـجری– که سال جلوس سلطان مسعود بوده است– حتماً در قید حیات بوده است. تذکره‌نویسان در باب منشاء ولادت او اختلاف دارند. بعضی او را اهل لاهور می‌دانند (عوفی، ۱۳۲۱ ق: ۲/ ۲۴۰) و بعضی او را اهل رونه در نزدیکی نیشابور می‌دانند (صفا، ۱۳۳۹: ۲/ ۴۷۰). ولی احتمال دارد او در رونه در نزدیکی نیشابور بدنیا آمده باشد و در لاهور به بلوغ فکری و شهرت رسیده باشد (مهرین، ۱۳۵۲: ۱۶۳). نکته‌ی قابل توجه این است که مسعود سعد با ابوالفرج رونی مشاعرت بسیار داشته است و مسعود سعد خود را شاگرد او می‌خواند (مسعود سعد سلمان، ۱۳۷۴: ۶۲۰):

تازم بدانکه هستم شاگرد تو　　شارم بدانکه هستی استاد من
هیچم مکن فراموش از یاد خویشزیرا که نه فراموشی از یاد من

او سبک دوره‌ی اول غزنوی را که باید سبک تکامل یافته دوره سامانی دانست، به دور افکند و شیوه‌ای نو پدید آورد. در کلام او لغات عربی نسبتاً زیاد و بعضی از اصطلاحات و افکار علمی و ابداع ترکیبات تازه برمی‌خوریم (صفا، ۱۳۳۹: ۲/ ۴۷۱).زرین‌کوب نیز درباره‌ی شیوه ابوالفرج رونی معتقد است که: «درآوردن معانی علمی و فلسفی در شعر او آغاز گشت اما همین توجه به آوردن این‌گونه معانی خاصه با علاقه‌ای که به ابداع تعبیرات تازه داشت سبب شد که در شعر او گه-گاه نشانه‌ها و آثار تعقید معنوی مشهور گردد» (زرین‌کوب، ۱۳۵۷: ۲۹۷).

عمید اجل ابوالعلاء عطا بن یعقوب از شاعران دوره‌ی دوم غزنه و معاصر سلطان ابراهیم غزنوی بود (وطواط، ۱۳۶۳: ۱۱۱). از او به عنوان «ذواللسانین» یاد می‌کنند؛ زیرا وی به دو زبان عربی و پارسی دارای دیوان شعر بود (همان: ۱۱۳). ذبیح‌الله صفا «برزونامه» و «بیژن‌نامه» را نیز به او نسبت می‌دهد (صفا، ۱۳۳۹: ۲/ ۴۷۷). گویا سلطان ابراهیم غزنوی بر اثر رنجشی که از او یافته است، وی را از مشاغلش برکنار کرد و در هندوستان دربند کرد (وطواط، ۱۳۶۳: ۱۱۳). عوفی وفات او را به سال ۴۹۱ هـجری می‌داند (عوفی، ۱۳۲۱ ق: ۱/ ۷۵ –۷۲).

مسعود سعد سلمان از دیگر شاعرانی بود که در غزنه اقامت داشت. در باب منشاء تولد وی اختلافات زیادی وجود دارد. برخی وی را اهل جرجان (سمرقندی، ۱۳۸۵: ۸۵)، برخی وی را اهل لاهور (نظامی عروضی سمرقندی، ۱۳۲۷: ۱۴۲) و برخی وی را اهل همدان دانسته-اند. نیاکانش در زمان فرمانروایی غزنویان به غزنه آمدند (عوفی، ۱۳۲۱ ق: ۲/ ۲۴۶). به نظر می‌رسد پدر مسعود سعد سلمان از مستوفیان دوره‌ی اول غزنوی در غزنه بوده است (بیهقی، ۱۳۷۶: ۱/ ۵۰۱). مسعود سعد در باب پدر خود این‌گونه آورده است (مسعود سعد سلمان، ۱۳۷۴: ۳۷۵):

شصت سال تمام خدمت کرد	پـدر بنـده سعـد بـن سلـمان
که بـه اطـراف بـــود از اعمال	که بدرگاه بودی از اعیان دیوان

آنچه مشخص است مسعود سعد در اوایل دوره جوانی به خدمت سلاطین غزنوی درآمد و به شش تن از سلاطین غزنوی (از سلطان ابراهیم به بعد) خدمت کرد (همان: ۱۴۶؛ رازی، ۱۳۸۷: ۲/ ۱۱۲۳). مسعود سعد به سه زبان فارسی و عربی و هندی شعر می‌گفت و به هر یک از این سه زبان دیوان شعر داشته است (عوفی، ۱۳۲۱ ق: ۲/ ۲۴۶؛ وطواط، ۱۳۶۳: ۱۲۴) و خود او نیز در باب شعر و نثر فارسی و عربی خویش این چنین می‌گوید (مسعود سعد سلمان، ۱۳۷۴: ۳۷۵):

در پارسی و تازی و نثر کس	چون من نشان نیارد گویا و ترجمان

گویا مسعود سعد در دوران سلطان ابراهیم با سعایت دشمنان و به فرمان او به ۱۰ سال زندان محکوم شد (مسعود سعد سلمان، ۱۳۷۴: ۲۷۵؛ عوفی، ۱۳۲۱ ق: ۲/ ۲۴۶؛ نظامی عروضی سمرقندی، ۱۳۲۷: ۱۴۶؛ رازی، ۱۳۸۷: ۲/ ۱۱۲۲). مسعود سعد سلمان هفت سال در دو قلعه دهک[۳] و سو[۴] و سه سال در قلعه نای[۵] زندانی شد (عوفی، ۱۳۲۱ ق: ۲/ ۲۴۶؛ نظامی عرضی سمرقندی، ۱۳۲۷: ۱۴۶؛ رازی، ۱۳۸۷: ۲/ ۱۱۲۲). عاقبت دوره‌ی بدبختی او خاتمه یافت و بوسیله یکی از مقربان درگاه سلطان ابراهیم عمیدالملک عمادالدوله ابوالقاسم خاصه نجات پیدا کرد (مسعود سعد سلمان، ۱۳۷۴: ۴۶۶). گویا پس از مرگ سلطان ابراهیم و در دوران سلاطین بعدی مسعود سعد از جایگاه ویژی برخوردار شد و حتی حکومت چالندر؛ در هند نیز دست یافت (همان: ۷۰۲). اما این دوران نیز با سعایت دشمنانش به پایان رسید (همان: ۶۳۵). عاقبت بار دیگر مسعود سعد در قلعه مرنج[۶] زندانی شد و گویا هشت سال در این زندان به سر برد و در دوران مسعود سوم، بار دیگر از زندان رهایی یافت (همان: ۳۴۲؛ نظامی عروضی سمرقندی، ۱۳۲۷: ۴۵؛ رازی، ۱۳۸۷: ۲/ ۱۱۲۲). گویا دوران پرآشوبش از این پس رو به آسایش گذشت و بویژه در دوره بهرام شاه آسایش‌ها دید (مسعود سعد سلمان، ۱۳۷۴: ۱۱۵).

مسعود سعد سلمان در تنظیم اشعار خود از فردوسی و عنصری پیروی کرده است (فروزانفر، ۱۳۵۸: ۲۵۹) دکتر شمیسا نیز در باب اشعار مسعود سعد می‌نویسد: «خوی خودستایی که در شعر مسعود وجود دارد در میان شاعران و رجال دربار چندان پسندیده نمی‌آمده است و شاید در حبس طولانی او و عدم اقدام فوری و مؤثر یاران در رهایی او بی‌فایده نبوده است» (شمیسا، ۱۳۸۰: ۴۰). مسعود سعد علاوه بر غزلیات و قصاید بر مسمط و مراثی نیز تسلط کامل داشته است که بسیار زیبا بوده و قلب هر خواننده‌ای را متاثر می‌کند. اکثر محققان سال درگذشت این شاعر بزرگ را سال ۵۱۵ هـجری دانسته‌اند (هدایت، ۱۳۴۰: ۱/ ۵۱۵؛ رضازاده شفق، ۱۳۵۵: ۲۸۲).

مختاری غزنوی از دیگر شاعران بزرگ غزنه در اواخر قرن پنجم و نیمه اول قرن ششم هجری است (نظامی عروضی سمرقندی، ۱۳۲۷: ۵۲۴– ۴۹۵؛ سمرقندی، ۱۳۸۵: ۱۶۵). از سال تولدش اطلاعی در دست نیست. در دیوان او مدح چهار نفر از ملوک عصر یافت می‌شود:۱. ارسلان بن مسعود غزنوی ۲. سلطان بهرام شاه غزنوی ۳. معزالدین ارسلانشاه از ملوک سلجوقی ۴. ارسلان خان محمد بن سلیمان بن داود از ملوک خانیه ماوراءالنهر (نظامی عروضی سمرقندی، ۱۳۲۷: ۵۲۴– ۴۹۵؛ سمرقندی، ۱۳۸۵: ۱۶۵؛ رازی، ۱۳۸۷:

۲/ ۳۵۱). سنایی در مدح این شاعر بزرگ آورده است (سنایی غزنوی، ۱۳۸۸: ۲۸۱):

نشود پیش دو خورشید و دو ماه تاری تیر
گـر بود ذره‌ای از خاطر مختاری تیـر
آنکه در چشم خردمندی و در گوش یقین
پیش اندازه صدقش به کمان آید تیر

دیـوان وی ۸۰۰۰ بیت دارد و مثنوی مشهوری به نام «شهریارنامه» نیز از او در دست است (صفا، ۱۳۳۹: ۲/ ۵۰۱؛ زرین‌کوب، ۱۳۵۷: ۳۰۱). قصاید مختاری شیوا و موزون است و نشان می‌دهد که شاعر در سبک خراسانی مهارت داشته است (رضازاده شفق، ۱۳۵۵: ۳۳۳). وفات مختاری را به سال ۵۴۴ یا ۵۴۹ هـ . نوشته‌اند (نظامی عروضی سمرقندی، ۱۳۲۷: ۱۱– ۵۰۹).

حکیم سنایی از شعرای بزرگی است که سال تولدش بدرستی معلوم نیست و بیشتر تذکره‌نویسان در این باب سکوت اختیار کرده‌اند، اما محل تولد وی بطور قطع و یقین غزنین است (سنایی غزنوی، ۱۳۸۸: ۵۲۸؛ سمرقندی، ۱۳۸۵: ۱۷۳) و مکرراً در اشعار خویش به زادگاهش اشاره کرده است (سنایی غزنوی، ۱۳۸۸: ۵۲۸). سنایی در ابتدای شاعری خود، به مدح سلاطین و درباریان پرداخته و قصاید فراوانی در مدح سلاطین غزنوی، بویژه سلطان مسعود سوم و بهرام‌شاه سروده است (سمرقندی، ۱۳۸۵: ۱۶۲؛ جامی، ۱۳۶۶: ۵۹۶). سنایی در ستایش خود از شاهان، آنان را «ظل‌الله» و «سایه کردگار بر زمین» می‌داند (سنایی غزنوی، ۱۳۵۶: ۴۹– ۵۴۸). سنایی در بیان ویژگی‌های شاه آرمانی خود همسو با باورهای ایرانیان باستان که پادشاهان را با مضامین مابعدالطبیعی و سماوی تلقی می‌کردند، بیشتر اشعار خود را پیش می‌برد (شریف، ۱۳۵۶: ۲/ ۲۳۷). اما دلیل تأکید حکیم سنایی بر عدالت‌گستری شاهان، به اوضاع روزگار وی برمی‌گردد که در پی سلطه‌ی ترکان غزنوی و نیز سیطره سلجوقیان نظام امور از هم گسیخته شده است (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۴۷). سنایی پس از مدتی به عرفان روی آورد که که ثمره‌ی آن «حدیقه‌الحقیقه» و «شریعه‌الطریقه» بوده است (سمرقندی، ۱۳۸۵: ۷۱– ۱۶۹؛ سنایی غزنوی، ۱۳۵۶: ۶– ۵؛ جامی، ۱۳۶۶: ۵۵؛ رازی، ۱۳۸۷: ۱/ ۵۹۶– ۳۳۴). جامی می‌نویسد: «سنایی از کبراء شعرا طایفه صوفیه است و کتاب حدیقه‌الحقیقه بر کمال وی در شعر و بیان اوزان و مواجید ارباب معرفت و توحید و دلیلی قاطع بر برهان ساطع است» (جامی، ۱۳۶۶: ۳۲۴). سنایی در عرفان به جایی رسید که در غزنه با پای برهنه راه می‌رفت (سمرقندی، ۱۳۸۵: ۱۷۰؛ قزوینی، ۱۳۷۳: ۴۲۹؛ رازی، ۱۳۸۷: ۱/ ۳۳۴). از دیگر آثار سنایی می‌توان به «کنزالرموز»، «کارنامه» (رازی، ۱۳۸۷: ۱/ ۳۳۴)، حدیقه، مثنوی زادالسانین، طریق‌التحقیق، سیرالعباد الی‌المعاد، عقل‌نامه (هدایت، ۱۳۴۰: ۱/ ۳۲۴) و مثنوی‌های «عشق‌نامه» و «تجربه العلم» اشاره کرد (صفا، ۱۳۳۹: ۲/ ۵۳۶؛ اته، ۱۳۵۱: ۱۵۲). اکثر مثنوی‌های سنایی حاوی معانی تصوف و عرفان بوده‌اند و انسان را از خودپرستی باز داشته‌اند. سنایی از بزرگترین شاعران زبان فارسی است که شیوه‌ی جدیدی در شعر فارسی ایجاد کرد که مورد توجه سخنوران بعد از وی قرار گرفت (صفا، ۱۳۳۹: ۲/ ۵۶۵). اکثر تذکره‌نویسان سال فوت این شاعر را سال ۵۷۶– ۵۷۵ هجری در غزنه می‌دانند (سمرقندی، ۱۳۸۵: ۱۷۳).

سید حسن غزنوی؛ شاعر معروف اهل غزنه که از ابتدای جلوس بهرام‌شاه در غزنین بود، جزو شعرای درباری محسوب می‌شده است (سمرقندی، ۱۳۸۵: ۱۸۳؛ رازی، ۱۳۸۷: ۲/ ۳۴۵؛ هدایت، ۱۳۴۲: ۳۰۶). گویا به سعایت بعضی از اهل غزنه، سلطان نسبت به سید حسن بدبین شد. وی نیز ناچار شد به نیشابور بگریزد (غزنوی، ۱۳۶۲: ۵۴– ۱۴۹) اما بی‌گناهی سید پس از چندی بر سلطان مسلم گشت و قصاید اعتذار او اثر کرد و بار دیگر از نیشابور به غزنین و به درگاه او پیوست (غزنوی، ۱۳۶۲: ۲۷– ۲۶). سلطان بهرام‌شاه بار دیگر و در اواخر ایام پادشاهی‌اش نسبت به سید حسن بدبین شد و این بار به هیچ وجه این شاعر را نبخشید و اجازه حضور او را در غزنه نداد و سید حسن پس از رفتن به نیشابور به حج رفت (همان: ۲۳۵). سید حسن در بیتی علت رفتن خود را به حج این چنین ذکر کرده است (همان: ۹۰):

من به راه مکه آن دیدم زفخر روزگار
کز پیمبر دید در راه مدینه یار غار

سید حسن غزنوی پس از ترک غزنه و رفتن به خراسان، پادشاهان سلجوقی و سلاطین خوارزم را مدح گفته است (همان: ۳۴– ۳۲؛ راوندی، ۱۳۶۳: ۲۷۵). اما آنچه مشخص است سید حسن جدای از شاعری مرد عالمی نیز بوده است بطوری که نوشته‌اند هفتاد هزار مرد در پای وعظ و منبر او جمع می‌شدند و مریدانش نسبت به او ادارات خاصی داشته‌اند (سمرقندی، ۱۳۸۵: ۱۸۳؛ رازی، ۱۳۸۷: ۲/ ۳۴۴؛ هدایت، ۱۳۴۲: ۳۰۶). گویا سید حسن در ولایت جوین و در سال ۵۳۵ هـجری (سمرقندی، ۱۳۸۵: ۱۸۴؛ هدایت، ۱۳۴۲: ۳۰۶) و به روایتی دیگر در سال ۵۴۱ هـجری (صفا، ۱۳۳۹: ۲/ ۵۹۱) وفات یافت. زرین‌کوب درباره ویژگی‌های شعر او می‌نویسد: «در کلام او و در قصاید غالباً استوار، سنجیده، متضمن ترکیبات تازه است» (زرین‌کوب، ۱۳۵۷: ۳۰۱).

شاعر دیگر محمد بن ناصر علوی از شاعران نیمه اول قرن ششم هجری و از سادات غزنین بوده است (عوفی، ۱۳۲۱ ق: ۲/ ۲۶۷). از احوال و زندگی او اطلاعی در تذکره‌ها موجود نیست، ولی به نظر می‌رسد خانواده‌ی علم‌دوستی بوده‌اند. برادر بزرگتر سید حسن نیز شاعری بزرگ بوده است (همان: ۲۷۰). دیوان اشعار محمد بن ناصر علوی در دست نیست ولی اشعار او به مانند بستان برای اهل ذوق است (صفا، ۱۳۳۹: ۲/ ۹– ۶۰۸).

تذکره‌نویسان از شرح حال شاعری به نام شاه بورجاء (شهاب‌الدین‌شاه ابی‌رجاء غزنوی)؛ که معاصر بهرام‌شاه غزنوی بوده است، اطلاعات چندانی ارائه نکرده‌اند (عوفی، ۱۹۰۳م: ۲/ ۲۷۶؛ نظامی عروضی سمرقندی، ۱۳۲۷: ۱۵۰؛ رازی، ۱۳۸۷: ۱/ ۳۵۵؛ هدایت، ۱۳۴۰: ۱/ ۶۸). عوفی آورده است که دیوان شاه بورجاء مقبول شاعران بعد از وی نیز بوده است (عوفی، ۱۹۰۳م: ۲/ ۲۷۶). این شاعر معاصر سنایی، سید حسن غزنوی، مختاری و سید محمد ناصر علوی بوده است. ابیات معدودی که از او در دست است، قدرتش را در ایراد معانی دقیق و عبارات نغز استادانه و روان و خیال‌انگیز آشکار می‌کند (صفا، ۱۳۳۹: ۲/ ۵۶۱). هدایت وفات او را سال ۵۹۷ هجری ذکر کرده است (هدایت: ۱۳۴۰: ۱/ ۶۸).

عمید محمد بن عثمان یمینی کاتب غزنوی از شاعران اواخر عهد غزنوی بوده است (عوفی، ۱۹۰۳م: ۲/ ۲۸۷). رضاقلی‌خان هدایت وی را معاصر سلطان محمود غزنوی (یمین‌الدوله) دانسته و نوشته است که یمینی تخلص خود را از سلطان گرفته است و تا زمان بهرام شاه بن مسعود بن محمود در قید حیات بوده است که بعید به نظر می‌رسد (هدایت: ۱۳۴۰: ۱/ ۶۵۶). عوفی در مورد وی آورده است: «یمینی که قلم از یمن یمینش مایه‌دار بود» (عوفی، ۱۳۲۱ ق: ۲/ ۲۸۷). یمینی از فضلا و مترسلان روزگار خود بود و چند تألیف داشته که از جمله آن‌ها «بزم‌آرای فخری» بوده است (صفا، ۱۳۳۹: ۲/ ۶۱۹). از سال فوت این شاعر خبری در دست نیست.

۲-۳- نثر:

همچنان که شعر پارسی در واقع در این عهد بنیان گرفت، اساس نثر فارسی و رسم‌کردن تألیف کتب مختلف هم در موضوعات گوناگون علی‌الخصوص در موضوعات علمی، در همین دوره نهاده شد. اما نثر این دوره و کتب نوشته شده در مقایسه با شعر چندان قابل مقایسه نیست؛ زیرا سلاطین غزنوی به نظم و شاعران بیشتر از نثر توجه داشته‌اند. تعداد آثار منثور پارسی و تنوع آن‌ها در این دوره قابل توجه نیست بلکه تکامل آن‌ها خود از مسائل مهم و قابل اعتناست؛ زیرا کیفیت این آثار منثور بر کمیت آن‌ها می‌چربد و نثر این دوره روان و خالی از هرگونه تکلف و تصنع است. یکی از دلایل کم بودن آثار منثور را می‌توان تعصب سلاطین غزنوی دانست که مخالف هرگونه کتب فلسفی و عقلانی بودند و این امر موجب می‌شد که اکثر مرسلان برعکس شاعران، از آمدن به غزنین روی گردان باشند و بنابراین غزنین کانون بزرگی برای نثرنویسان نبود. نثر دوره‌ی غزنوی یا در جهت منافع سلاطین غزنوی و تاریخ آنان بوده است یا اینکه در زمینه‌ی عرفانی و تصوف بوده است که با تعصب و برخورد سلاطین غزنوی روبه‌رو نمی‌شد بلکه از آن نیز حمایت می‌کردند زیرا با عقاید سلاطین و روحانیون غزنه سازگار بوده است.

ابوریحـان بیرونـی یکی از برجسته‌ترین نثرنویسان این دوره بوده است. وی در خوارزم و در سال ۳۶۲ هـجری متـولد شد (رضازاده شفق، ۱۳۵۵: ۳۲۰؛ براون، بی‌تا: ۱۵۲؛ محمدی، ۱۹۶۷م: ۱۴۵). ابوریحان در آغاز جوانی به دربار ملوک آل‌عراق؛[۷] مشهور به خوارزمشاهان که از خاندان‌های ایرانی‌نژاد اصیل خوارزم بودند پیوست و مقر حکومت دولت ایشان شهر «کاث» در سمت شرقی رود جیحون بود. درباره‌ی عزیمت ابوریحان بیرونی به غزنه دو نظر وجود دارد: نظر اول این است که بر اثر اغتشاش سال ۴۰۷ هـجری جلاء وطن کرد و به خدمت سلطان محمود غزنوی رفت، زیرا محمود قصد حمله به خوارزم را داشت. نظر دیگر این است که ابوریحان تا هنگام فتح خوارزم توسط محمود غزنوی در خوارزم بود که سلطان محمود بر آن چیره شد و در آنجا توسط سلطان اسیر شد (حموی بغدادی، ۱۹۹۸م: ۱۷/ ۱۸۶). ورود ابوریحان به غزنه سر منشاء اتفاقات بزرگی چه برای شهر غزنه و چه برای خود ابوریحان بیرونی شد.

مهم‌ترین نتیجه‌ی مهاجرت ابوریحان از خوارزم به غزنه و درآمدن وی به خدمت سلطان محمود غزنوی آن است که امکان سفر به هند را یافت و در سفرهای سلاطین غزنوی به هند به عنوان منجم خاص همراه آنان بود (همان: ۸۷- ۱۸۶؛ بناکتی، ۱۳۴۸: ۳۱۳). یکی از ویژگی‌های بیرونی حس حقیقت‌جویی او بود. بیرونی در مطالعه‌ی تاریخ، جامعه و طبیعت بر قبول واقعیت تکیه داشت و مصر بود که محققان از پیش‌داوری بپرهیزند (آزاد ارمکی، ۱۳۷۶: ۲۴۸). ابوریحان با آلت رصدی حلقه‌ی یمینی که ظاهراً خود او به نام سلطان یمین‌الدوله محمود ساخته و آن را به دقایق تقسیم و درجه‌بندی کرده بود، عرض بلند غزنه را با تکرار عمل در دو سال ۴۰۹ و ۴۱۰ هـجری استخراج کرد که عرض شمالی غزنه ۳۳ درجه و ۳۵ دقیقه معلوم شد (بیرونی، ۱۳۵۲: ۵۸). حتی قبله‌ی غزنه را با دقت بیشتری تعین کرد (همان: ۵۸).بقول نظامی عروضی «ابوریحان را در عالم نظیر نیست» (نظامی عروضی سمرقندی، ۱۳۲۷: ۵۸). ابوریحان بیرونی زبان‌های فارسی، عربی، عبری، سریانی و سانسکریت را علی‌التحقیق و یونانی را نیز با احتمال قوی می‌دانست و بدین سبب علوم و معارف قدیم را از منابع دست اول می‌گرفت (بناکتی، ۱۳۴۸: ۳۱۳). بیرونی تقریباً در همه علوم متداول زمان خود به استثنای کیمیا به تحقیق پرداخت. گذشته از این‌ها سیاح نکته‌سنجی بود که سنن و عقاید ملل را می‌نگریست و با بی‌طرفی درباره‌ی آن‌ها قضاوت می‌کرد (قربانی، ۱۳۵۲: ۲). بیرونی همچون ابن‌سینا به گسترش دانستنی‌های علمی در میان مردم اهمیتی ویژه می‌داد و همواره با پژوهش‌های ژرف علمی

آثاری درباره اخترشناسی و دیگر علوم دقیقه برای توده‌های مردم می‌نوشت (برتلس، ۱۳۷۴: ۱۹۶). اما از مهم‌ترین خصوصیات نوشته‌های بیرونی استناد به کتب معتبر و دقت در حفظ اصل اخبار است که بر اعتبار نوشته‌های او می‌افزاید (مجتبائی، ۱۳۵۳: ۱۳۳). تألیفات ابوریحان را ۳۹ و در مواردی ۱۸۵ عنوان نیز نقل کرده‌اند. یاقوت حموی نقل می‌کند «من فهرست کتابهای بیرونی را در وقفه‌ی جامع مرو در شصت ورقه به خط ریز دیدم» (حموی بغدادی، ۱۹۹۸م: ۱۷/ ۱۸۵). وی از افرادیست که در دنیای قدیم کم‌نظیر بوده است و او را به حق می‌توان در ردیف محمد زکریای رازی و ابونصر فارابی و ابوعلی سینا قرار داد و روش او در تحقیق به حدی دقیق و اقوال وی تا به درجه‌ای موثق است که هیچ‌گاه ارزش علمی خود را از دست نمی‌دهد (صفا، ۱۳۳۹: ۱/ ۳۳۹). از تألیفات دیگر ابوریحان بیرونی می‌توان به قانون مسعودی، تحقیق ماللهند، آثارالباقیه عن قرون-الخالیه، التفهیم لاوائل صناعهٔ التنجیم، الاستیعاب فی صنعهٔ الاسطرلاب و مقاید علم هیئت اشاره کرد. محمدی چند داستان را که متعلق به ابوریحان بیرونی است نام می‌برد: ۱. حدیث قسمالسروروعین الحیات ۲. اورمزدو شهریار ۳. حدیث بت‌های بامیان ۴. وامق و عذرا؛ که این‌ها از دانش عالی ابوریحان حکایت دارد (محمدی، ۱۹۶۷م: ۱۴۵) و سرانجام ابوریحان بیرونی در سال ۴۴۰ هجری در غزنه وفات یافت (جیلانی جلالی، ۱۳۵۱: ۲۱۳).

ابونصر محمد بن عبدالجبار عتبی از دیگر کبار مترسلان ایران در قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری قمری است که دیرگاهی در خراسان در دستگاه ابوعلی سیمجور و ناصرالدین سبکتکین به سرمی‌برد (نرشخی، ۱۳۶۳: ۲۱۵؛ المنینی، ۱۲۸۶ ق: ۱/ ۱۸). از میان تاریخ‌های سلسله‌ای کتاب تاریخ یمینی تألیف ابونصر عتبی که به زبان عربی به نام سلطان یمین‌الدوله محمود غزنوی به رشته تحریر درآمده اهمیت فراوانی دارد. این کتاب که دیدگاه ستایش‌آمیزی بویژه درباره محمود دارد و اطلاعات مفیدی راجع به دوران حکومت سبکتکین و محمود و نیز رابطه ملوک جوزجانان (آل‌فریغون)[۸] و امرای عرجستان با غزنویان ارائه می‌دهد (نرشخی، ۱۳۶۳: ۲۱۵؛ المنینی، ۱۲۸۶ ق: ۱/ ۱۸). تاریخ یمینی در سال ۶۰۳ هـجری به وسیله ابوشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی به زبان فارسی ترجمه شده است (جرفاذقانی، ۱۳۶۳: ۲۴). به نظر می‌رسد ابونصر عبتی در سال ۴۲۷ هجری فوت کرده است (المنینی، ۱۲۸۶ق: ۱/ ۱۸).

نام دیگری که در عرصه‌ی نثر بسیار پرآوازه است، ابوالفضل بیهقی است. وی متولد سال ۳۸۵ هجری در قریه‌ی «حارث‌آباد» بیهق است و مدت ۱۹ سال مسئول دیوان رسایل غزنویان بود (بیهقی (ابن‌فندق)، بی‌تا: ۷۸– ۱۷۵). وی دبیر سلطان محمود بود. بیهقی «نایب ابونصر بن مشکان و دبیر سلطان محمد بن محمود بود و دبیر سلطان مسعود، آن‌گاه دبیر سلطان مودود و آن‌گاه دبیر سلطان فرخزاد، چون مدت مملکت فرخزاد منقطع شد انزوا اختیار کرد و به تصانیف مشغول گشت» (همان: ۱۷۵).

بیهقی فقط یک تاریخ‌نویس آن هم از نوع مورخان که موظف به تاریخ‌نویسی می‌شدند، نبود. بیهقی دانشمندی متفکر و مصلحی فخراندیش است. غرض او از نوشتن کتاب، آگاهی مردم از نیکی و بدی است و هشدار می‌دهد که مردم چگونه زندگی کنند و دوم آنکه همان‌گونه که خود صراحتاً گفته است، کوشیده تا وقایع را آن‌گونه که خود دیده است، ثبت و ضبط شود (بیهقی، ۱۳۷۶: ۱/ ۱۵). تاریخ بیهقی شامل ایام سبکتکین تا ایام سلطان ابراهیم است که سی مجلد را در بر می‌گرفت. بیهقی خود در علت نوشتن این کتاب می‌نویسد: «اخبار گذشته را دو قسم گویند یا از کسی باید شنید و یا از کتابی باید خواند و شرط آن است که گوینده باید ثقه و راستگو می‌باشد» (بیهقی، ۱۳۷۶: ۱/ ۲۶). اهمیت تاریخی کتاب بیهقی در آن نیست که قسمت مهمی از حوادث سیاسی دوره‌ی غزنوی در آن نگارش یافته بلکه بیشتر از باب روش کار مولف و اتفاق و صحت مطالب و دقت بیهقی در نقل حوادث و استفاده او از اسناد و مدارکی است که مقامات درباری در اختیارش قرار دادند (صفا، ۱۳۳۹: ۱/ ۸۹۱). در سال ۴۴۰ هجری که عبدالرشید غزنوی بقدرت رسید، چندی صاحب دیوان انشاء او بود. لیکن به تهمت حاسدان معزول و زندانی شد (بیهقی، بی‌تا: ۱۷۵). بیهقی بعد از رهایی از زندان گویا باقی عمر را در انزوا به سرد برد تا اینکه در سال ۴۷۰ هـجری بدرود حیات گفت (همان: ۱۷۸).

ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی از اهالی گردیز؛ واقع در افغانستان امروزی است. کتاب تاریخ گردیزی او به عنوان نخستین تاریخی مستقل به زبان فارسی که در عهد حکومت عبدالرشید غزنوی تألیف یافته است. از زندگی و احوال این مرسل اطلاع چندانی در دست نیست. در کتاب او اطلاعات ارزشمندی درباره‌ی غزنویان از ابتدای قدرت‌یابی الپتگین تا سال ۴۳۲ هجری یعنی آغاز حکومت امیر مودود ارائه می‌دهد (گردیزی، ۱۳۴۶: ۴۴۲– ۳۵۲). در واقع کتاب زین‌الاخبار که مؤلف آن به گفته‌ی خویش بسیاری از حوادث عهد غزنوی را به چشم خویش مشاهده کرده و یکی از اصلی‌ترین منابع تاریخ غزنویان و خود شهر غزنه است که به خوبی در لابه‌لای بحث-های خود از غزنه ارائه می‌کند (همان: ۲۵– ۵). از مختصات کلام گردیزی رعایت جانب ایجاز و ذکر روش حوادث و اجتناب از تطویل در عدم ورود در جزئیات است. با آنکه در کلام گردیزی لغات تازی به اندازه کافی راه یافته، معذالک روش نگارش او کهنه و نزدیک به روش دوره‌ی سامانی است (رضازاده شفق، ۱۳۵۵: ۳۹۲؛ اته، ۱۳۵۱: ۸۱– ۲۸۰؛ صفا، ۱۳۳۹: ۱/ ۶۳۵). از عاقبت گردیزی اطلاع دقیقی موجود نیست.

علی بن عثمان بن علی جلابی هجویری صاحب کتاب «کشف-المحجوب» اهل هجویر از حومه‌های غزنه بود. از سال تولد و مرگ

هجویری غزنوی اطلاعی در دست نیست، اما کتاب وی که از کتب معتبر و مشهور است و لطایف و حقایق بسیاری در خود دارد، همچنان نامی جاوید از او باقی گذاشته است (جامی، ۱۳۶۶: ۱۷- ۳۱۶). هجویری علت نامیدن کتاب خود به کشف‌المحجوب را این‌چنین شرح می‌دهد: «مراد آن بود که تا نام کتاب ناطق باشد بر آنچه‌اند کتاب است هر گروهی را که بصیرت بود چون نام کتاب بشنوند دانند که مراد از آن چه بودهاست زیرا همه از لطیفه تحقیق محجوبند به جزء اولیای خدای تعالی و عزیزان درگاهش و چون این کتاب اندر بیان راه حق بود و شرح کلمات و کشف حجت بشریت جز این نام وی را اندر خور نبود» (هجویری، ۱۳۸۹: ۶). سبک نثر این کتاب بر روی هم ساده است. جز آنکه هجویری نسبت به معاصران خود مفردات عربی بیشتر به کار برده و علی‌الخصوص مفردات با ترکیبات عربی که میان صوفیه معمول بوده است (صفا، ۱۳۳۹: ۲/ ۸۹۲). و هرمان اته معتقد است که کشف المحجوب قدیمی‌ترین کتاب منظم مربوط به اصول نظری و علمی و تصوف و وحدت وجود عرفانی است (اته، ۱۳۵۱: ۲۹۴). از نظر سبک به شیوه‌ی عصر سامانی نزدیک است (رضازاده شفق، ۱۳۵۵: ۳۸۹). هجویری درباره علت نامیدن و ذکر اسم خود در کتاب کشف‌المحجوب می‌نویسد: «چون جهله (نادان) این علم کتابی نویسند که نام مصنف به چند جای آن مثبت (ثبت) شده نباشد نسبت آن کتاب به خود نکنند و مرا این حادثه اتفاق افتاد» (هجویری، ۱۳۸۹: ۳- ۲).

ابوالمعالی نصرالله بن محمود بن عبدالحمید از فضلای قرن ششم هجری بود که در دربار بهرام‌شاه به سر می‌برد (عوفی، ۱۹۰۳م: ۱/ ۹۲؛ رازی، ۱۳۸۷: ۱/ ۱۹۵؛ دری، ۱۳۸۹: ۱۷۲- ۱۴۷). مهم‌ترین اثر وی ترجمه‌ی کلیله و دمنه بود؛ که به «کلیله و دمنه بهرام‌شاهی» معروف شد و به قول عوفی: «هیچکس انگشت بر آن ننهاده است و آن را قدح نکرده و از منشآت پارسیان هیچ تألیف آن اقبال ندیده و آن قبول نیفتاده» (عوفی، ۱۹۰۳م: ۲/ ۹۲). راجع به نثر کلیله و دمنه آمده است: نثر کلیله و دمنه تنها اثری است که شباهت به ترجمه ندارد و شاید بتوان گفت در قدرت هیچ مترجمی نیست که تا این حد ترجمه را به کمال زیبایی آراسته باشد. البته این مزیت تنها سرچشمه‌اش شیوایی سخن او نیست، بلکه احاطه و تسلطی است که ابوالمعالی به عمق معانی و مضامین ادبیات عرب و اخبار و آیات و احادیث دارد (ابوالمعالی، ۱۳۴۳: ۵؛ رک به: دری، ۱۳۸۹: ۱۷۲- ۱۴۷). کلیله و دمنه بهرام شاهی از حیث سلامت انشاء و قوت ترکیب عبارات و حسن اسلوب و آراستگی کلام یکی از عالی‌ترین نمونه‌های نثر پارسی است (صفا: ۱۳۳۹: ۲/ ۹۵۰). ابوالمعالی هیچ‌گاه مغلوب صنعت نشده و در هیچ موردی از کتاب خود لوازم فصاحت و بلاغت را مورد غفلت قرار نداده است. به همین سبب انشاء او هم از قرن ششم هجری در حکم سرمشقی برای مترسلان قرار گرفت (همان: ۹۵۱). ابوالمعالی نصرالله بعد از بهرام‌شاه در نزد خسروشاه و در دستگاه غزنویان باقی ماند و حتی در خدمت خسرو ملک نیز بود و در زمان خسرو ملک به منصب وزارت رسید. به علت احزار همین مقام او را به عنوان «صدر اجل» یاد کرده‌اند لیکن به علتی که نمی‌دانیم ظاهراً بر اثر حسادت مغضوب سلطان شد و به حبس افتاد و در آنجا وفات یافت (عوفی، ۱۳۲۱ ق: ۱/ ۹۳- ۹۲؛ رازی، ۱۳۸۷: ۱/ ۱۹۵).

مشاهیر رجال و دیوانسالاران در غزنین:

تشکیل سلسله‌ی قدرتمند غزنوی و ظهور سلاطین بزرگ ترک‌نژاد در غزنین منجر به تشکیل یک دربار قدرتمند؛ شامل امیران، دبیران، وزیران و ... در غزنین شد. بدون شک وجود این عناصر درباری بر شهر غزنه تأثیر گذاشته است.

هم‌زمان با ظهور سلطانی قدرتمند در اساس حکومت غزنین شاهد ظهور وزیران قدرتمند هستیم که جدای از کارکرد درباری خود بر مناسبات شهری غزنین نیز نظارت داشته‌اند. اکثر رجال دربار سلاطین غزنه سعی در برآورده کردن نیازهای فرمانروایان خود را داشته‌اند، تا رفع حاجت‌های مردم. به همین دلیل اکثر این رجال در عملکرد خود اکثراً همراه با بی‌عدالتی در غزنین عمل می‌کردند.

در مجموع این رجال درباری بویژه در دوره‌ی غزنوی منجمله وزیران و دبیران از استعداد ویژه‌ای برخوردار بوده و در غزنین و بین اهالی آن شهر از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بودند. هر چند عملکرد اینان همراه با بی‌عدالتی نسبی بود ولی در اداره‌ی امور جزو نمونه‌های روزگار بوده‌اند که موجب پویایی و شکوفایی هر چه بیشتر غزنه شدند و در حقیقت می‌توان گفت این دبیران و وزیران قدرتمند دربار سلاطین غزنوی بودند که توانستند بیش از پیش غزنین را در عرصه‌ی تاریخ اسلامی تثبیت کنند. اما در کل آنچه درباره‌ی رجال دربار این دوره باید گفت در غالب موارد خواسته‌های سلطان و پر کردن خزاین او را بر توجه به امور مردم ترجیح می‌دادند.

ابوالفتح بستی: ابوالفتح بستی آنچه از نامش مشخص است از اهالی بست بود و به همین دلیل به ابوالفتح بستی معروف شد (ثعالبی النیسابوری، ۱۳۷۷: ۴/ ۳۱- ۲۰۴؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۷۰). ابوالفتح بستی دبیری که هر چند تولدش مشخص نیست ولی آنچه مشخص است در ابتدا دبیر بای‌توز[۹] در بست بود و پس از چندی سبکتکین بست را تصرف کرد و ابوالفتح بستی را در سمت درالانشاهی خود منصوب کرد (همان: ۲۴؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۷۰؛ عقیلی، ۱۳۶۴: ۱۴۹؛ سمرقندی، ۱۳۸۵: ۴۶) و حتی در آثارالوزراء آمده است وزارت را نیز به او مفوض کرده است (عقیلی، ۱۳۶۴: ۱۴۹).

ابوالفتح بستی که به سبب استادی و مهارتی که در نظم و نثر تازی داشت، مشهور بود وی در همه صناعات بدیعی مهارت داشت و معروفترین شعر او مقبول همه طبعها می‌شد (ابن‌الجوزی، ۱۴۲۰ق: ۴۱۰۷؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۷۰؛ سمرقندی، ۱۳۸۵: ۴۶) بطوری که سمرقندی می‌نویسد: «شیخ ابوالفتح را در اشعار مختار بسیار است و در میان مردم شهرتی و احترامی دارد و اکابر عرب دیوان او را معتقدند و اکثر سخنان او در معارف و توحید است» (سمرقندی، ۱۳۸۵: ۴۷). از ابوالفتح به عنوان شاعر ذواللسانین یاد کرده‌اند (همان: ۴۶) و شبانکاره‌ای می‌نویسد: «ابوالفتح در ازای شعری که در دوران سلطان غزنوی سرود ده هزار دینار به وی بخشید» (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۷۰). ابوالفتح بستی بنا به لیاقتی که داشت، به خدمت محمود غزنوی پیوست و سمت رئیس دیوان رسائل او بود (جرفاذقانی، ۱۳۶۳: ۲۶؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۷۰؛ عقیلی، ۱۳۶۴: ۱۴۹). از ابوالفتح بستی هر چند اثری باقی نمانده است ولی می‌توان پاره‌ای از اشعارش را در یتیمۀالدهر ثعالبی (ثعالبی نیشابوری، ۱۳۷۷: ۴/ ۳۱- ۲۰۴)، ترجمان-البلاغه (الرادویانی، ۱۳۶۲: ۸۵- ۱۲)، حدائق‌السحر فی دقایق‌الشعر (وطواط، ۱۳۶۳: ۹) و المنتظم (ابن‌الجوزی، ۱۴۲۰ق: ۴۱۰۷) مشاهده کرد. گویا ابوالفتح در زمان محمود اکثر فتح‌نامه‌ها را به خط خود می‌نوشت (جرفاذقانی، ۱۳۶۳: ۲۶). سرانجام به علتی که روشن نیست، ابوالفتح غزنه را ترک کرد و سرانجام در سال ۴۰۰ هجری در بخارا درگذشت (ثعالبی نیشابوری، ۱۳۷۷: ۴/ ۳۱- ۲۰۴). ولی عجیب است که مزار ابوالفتح در غزنه موجود است. شاید جسد وی از بخارا به غزنه انتقال یافته باشد (جیلانی جلالی، ۱۳۵۱: ۲۰۸).

ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی: اسفراینی از کبار و بزرگان خراسان بود که در باب عمیدالدوله فائق بود و پس از شکست ابوعلی سیمجور و عمیدالدوله فائق در برابر سبکتکین که به خراسان لشکر کشیده بود، مدتی در سرگردانی به سر برد، تا اینکه به ملازمت امیر سبکتکین پیوست و پس از مرگ سبکتکین به سمت وزارت محمود غرنوی منصوب شد (جرفاذقانی، ۱۳۶۳: ۳۷- ۳۳۶؛ عقیلی، ۱۳۶۴: ۱۵۰؛ منشی کرمانی، ۱۳۶۴: ۳۹). خاندان اسفراینی در خراسان معروف بودند بگونه‌ای که می‌توان از شیخ ابوحامد الاسفراینی که دارای کتب متعددی است، یاد کرد. الدمشقی درباره‌ی او می‌نویسد: «او فقیه و امام بزرگ و کریمی بود که تصنیفات زیادی از خود به‌جا گذاشته است» (ابن‌کثیر دمشقی، ۱۴۱۸ق: ۲۰/ ۴۳۸).

به نظر می‌رسد در مدت وزارت ابوالعباس اسفراینی در غزنه؛ که ۱۰ سال طول کشیده است، این وزیر بیشتر سعی در برآورده کردن خواسته‌های سلطان محمود غزنوی کرده باشد تا نیازهای مردم غزنه. به‌گونه‌ای که در ترجمه تاریخ یمینی آمده است: «ابوالعباس فضل بن احمد با ظلم و اجحاف به رعایا مال بسیار و خزاین فراوان جمع کرد ... و از آبادانی و عمارت و رعایت رعیت و آیین داد و انصاف دور بود» (جرفاذقانی، ۱۳۶۳: ۳۸- ۳۳۷). ابوالعباس اسفراینی با توجه به ویژگی‌های دربار غزنه از قریحه شاعری خوبی نیز برخوردار بود (عقیلی، ۱۳۶۴: ۱۵۰؛ منشی کرمانی، ۱۳۶۴: ۴۰- ۳۹). گویا سلطان محمود غزنوی بنا به دلایل متفاوت و متناقض او را از وزارت برکنار کرد. یکی از این دلایل ظلم و تعدی عمال ولایاتی بود که توسط اسفراینی منصوب شده‌اند و محمود غزنوی نسبت به آنان به شدت از اسفراینی مغضوب بوده است (عقیلی، ۱۳۶۴: ۱۵۱). در روایتی دیگر آمده است که محمود غلام زیبارویی که اسفراینی از ترکستان خریده بود، خواستار بود، ولی ابوالعباس اسفراینی با توجه به علاقه‌ای که به آن غلام داشت، حاضر به پذیرش این درخواست سلطان نبود و به همین دلیل مغضوب سلطان واقع شد (همان: ۱۵۱؛ خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳۸۶/۴). اما از نظر نگارندگان این روایت چندان با منطق سازگار نیست که سلطان، وزیری را پس از ۱۰ سال وزارت به این دلیل عزل کرده باشد. به نظر می‌رسد یکی از دلایل عزل اسفراینی از سمت وزارت در غزنه، تجمل‌پرستی این وزیر بوده است (جرفاذقانی، ۱۳۶۳: ۳۳۹). گویا ابوالعباس اسفراینی تا آخر عمر در زندان به سر برد ولی سال دقیق مرگش مشخص نیست (عقیلی، ۱۳۶۴: ۱۵۱).

خاندان میمندی:[۱۰]خاندان میمندی یکی از خاندان‌های معروف در غزنه بودند که جایگاه ویژه‌ای چه در بین مردم و چه در بین دستگاه اداری سلاطین غزنه داشته‌اند. بعد از فوت ابوالعباس اسفراینی، احمد بن حسن میمندی شمس‌الکفاه وزیر سلطان محمود شد (جرفاذقانی، ۱۳۶۳: ۳۴۳؛ عقیلی، ۱۳۶۴: ۱۵۳) و پدرش حسن در زمان سبکتکین در قصبه بست به کارهای دیوانی می‌پرداخت (منشی کرمانی، ۱۳۶۴: ۴۱؛ عقیلی، ۱۳۶۴: ۱۵۳). در آثارالوزراء آمده است: «در فضل و گرم و سخا، عطا، سرآمد روزگار بود و هیچ یک را از وزراء آن مقدار اختیار و مکنت نبوده است» (عقیلی، ۱۳۶۴: ۱۵۳) و به قول بیهقی: «از وی محتشم‌تر در آن روزگار از اهل قلم کس نبود» (بیهقی، ۱۳۷۶: ۱/ ۲۲۸) و عنصری نیز این چنین او را ستوده است (عنصری بلخی، ۱۳۴۲: ۲۲۶):

خواجه ابوالقاسم عمید سید کز نعمت او
شعـرهای عنصـر پرلولو و مرجان کنی
عادلـی کز بس بزرگـی و بامـی عـدل او
عار دارد گر حدیث عدل انوشروان کنی

گویا میمندی ۱۹ سال بر مسند وزرات تکیه داشته است (عقیلی، ۱۳۶۴: ۱۵۳) ولی آنچه مشخص است، دوره‌ی طولانی وزارت میمندی باعث نظم خوبی چه در قسمت اداری دربار و همچنین رعایت عدالت نسبی در بین اهالی غزنین شده است و سعی بسیاری برای رفع خرابی‌هایی که در غزنین می‌شد انجام می‌داد (عوفی، ۱۳۶۳: ۱/ ۳۱۳؛ نظامی عروضی سمرقندی، ۱۳۲۷: ۱۸). به طوری که در ترجمه یمینی آمده است: «به برکت عدل و انصاف او کافه خلق در

پناه عصمت امان بیاسودند و جهان آبادان شد» (جرفاذقانی، ۱۳۶۳: ۳۴۶). یکی از کارهای مهم میمندی این بود که دستور داد تا در احکام دیوانی که به دستور ابوالعباس اسفراینی به پارسی می‌نوشتند از این پس با مانند قاعده‌ی پیشین به عربی بنویسند (همان: ۳۴۶؛ عقیلی، ۱۳۶۴: ۱۵۳).

میمندی پس از چندی مورد حسد امیران غزنه من جمله آلتونتاش و امیر علی خویشاوند قرار گرفت و در قلعه کالنجر زندانی شد. در مورد دلیل دشمنی این امیران با میمندی باید گفت میمندی امیران غزنه را بیش از اندازه تحت فشار قرار می‌داد تا نیازهای سلاطین غزنه به خوبی برآورده شود (عقیلی، ۱۳۶۴: ۱۷۸؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۷۸). پس از به قدرت رسیدن سلطان مسعود بار دیگر میمندی به مسند وزارت رسید (بیهقی، ۱۳۷۶: ۱/ ۱۰۹). ولی سرانجام در محرم ۴۲۴ هجری در هرات مریض شد و بعد از چندی وفات یافت (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴/ ۳۷۸). نکته‌ای که باید در مورد میمندی ذکر شود، این است که سلطان محمود بارها گفت: «مرا در جمیع عمر دو خطا افتاد و هر دو بار یافته‌ام و فایده‌ای ندارد یکی آوردن ترکمانان و یکی عزل وزیر احمد بن حسن میمندی و خلل کار سلطان از این دو خطا بود» (شبانکاره‌ای: ۱۳۶۳: ۸۰).

از جمله افراد خاندان میمندی که جایگاه ویژه‌ای در غزنین داشته‌اند، باید به عبدالرزاق بن احمد بن حسن میمندی اشاره کرد که در دوره‌ی سلطنت مودود، خواجه به وزارت رسید (عنصرالمعالی، ۱۳۵۲: ۲۳۸؛ عقیلی، ۱۳۶۴: ۱۹۴؛ منشی کرمانی، ۱۳۶۴: ۴۶- ۴۵؛ رازی، ۱۳۸۷: ۱/ ۲۲۹) و به قول عقیلی: «جمال اصلش به کمال عقل آراسته است و نباهت قدرش بر وجاهت ذکر پیداست» (عقیلی، ۱۳۶۴: ۱۹۴) و فرخی نیز وی را این چنین ستوده است (فرخی سیستانی، ۱۳۸۵: ۱۵۹):

وزیـــر زاده سلطـان و بـر کشیـده او
بـزرگ همت ابـوالفتح سرفـراز تبـار
جلیل عبدالرزاق احمد آنکه فضل و هنر
بدو گرفت یمین و از او گـرفت یسار

خواجه عبدالرزاق هفت سال وزارت سلطان مودود و چهار سال وزارت سلطان عبدالرشید بن محمود و دو سال وزرات فرخزاد را داشته است (عقیلی، ۱۳۶۴: ۱۹۴؛ منشی کرمانی، ۱۳۶۴: ۴۶- ۴۵؛ رازی، ۱۳۸۷:۱/ ۳۳۰). اما این وزیر نیز همچون وزرای قبل خود گویا باز هم به سعایت دشمنان و رقبای خود در زمان فرخزاد محبوس و در زندان فوت یافته است (عقیلی، ۱۳۶۴: ۱۹۴؛ منشی کرمانی، ۱۳۶۴: ۴۶- ۴۵؛ رازی، ۱۳۸۷: ۱/ ۳۳۰). آنچه مشخصه‌ی اکثر وزرای غزنه می‌باشد توجه به خواسته‌های سلاطین بوده و کمتر به اهالی غزنین توجه داشته و برای حفظ قدرت خود به منافع شخصی خود بیشتر توجه داشته‌اند.

حسنک میکال: ابوعلی حسـن بن محمد بن عباس که به حـسنک معــروف بـود از وزراء نامور سلطان محـمود و از رجال بزرگ آن روزگار است. وی از خاندان میکاییلیان بود (جرفاذقانی، ۱۳۶۳: ۲۵۷؛ نظامی عروضی سمرقندی، ۱۳۲۷: ۷۷؛ عقیلی، ۱۳۶۴: ۱۸۷؛ منشی کرمانی، ۱۳۶۴: ۴۴). به قول ابن‌فندق: «خاندانی قدیم است و در نیشابور و بیهق و جد ایشان بود میکال بن عبدالوحید بن جبریل بن القاسم بن بکر بن ... الی فیروز بن یزدجرد بن بهرام» (بیهقی، بی‌تا: ۱۱۷) و نظامی عروضی ویژگی‌های حسنک را این چنین ستوده است: «خواجه حسین بن علی میکال بود که یکی از افاضل و امائل عصر و اعجوبه بود از رجال زمانه» (نظامی عروضی سمرقندی، ۱۳۲۷: ۷۷). گویا پس از اینکه خواجه احمد بن حسن میمندی از وزارت برافتاد محمود به علو نسب و کمال حسنک پی برد و وی به عنوان وزیر دربار غزنه منصوب شد (همان: ۷۷؛ منشی کرمانی، ۱۳۶۴: ۴۴). فرخی این چنین او را ستوده است (فرخی سیستانی، ۱۳۸۵: ۱۹۱):

چونانکه چون ملک ملکی نیست درجهان
همچون وزیر او به جهان نیست یک وزیـر
رأی درسـت بایـد و تدبیـــر مـملکـت
خواجه به هر دو سخت مصیب آمد و بصیر

در دوران پادشاهی محمود غزنوی حسنک طی مسافرتی که به خانه‌ی خدا داشت در راه بازگشت از راه مصر مراجعت کرد و پادشاه مصر که از قرامطه شناخته می‌شد او را خلعتی زیبا داد و این امر موجب نارضایتی خلیفه بغداد شد و حسنک را نیز قرمطی و ملاحده خواند و خواستار مجازات او بود اما محمود غزنوی به شدت از این وزیر خود تا پایان حکومتش دفاع کرد (بیهقی، ۱۳۷۶: ۱/ ۲۸۲؛ عقیلی، ۱۳۶۴: ۱۸۷). با تسلط مسعود غزنوی بر اریکه‌ی قدرت غزنه، دوران حشمت این وزیر پایان یافت و به تهمت قرمطی شدن، محکوم به اعدام شد (بیهقی، ۱۳۷۶: ۱/ ۹۲- ۲۸۸). ولی علت اصلی صدور این حکم از سوی سلطان مسعود به رابطه خوب حسنک وزیر با محمد؛ برادر سلطان مسعود؛ که مدتی بر اریکه قدرت بود برمی‌گشت (همان: ۲۷۷). بیهقی می‌نویسد: «حسنک قریب هفت سال بر دار ماند. چنانکه پای‌هایش فرو تراشیده و خشک شد و چنانکه اثر نماند تا به دستوری فرو گرفتند و دفن کردند. چنانکه کسی ندانست سرش کجاست و تنش کجاست» (همان: ۲۹۲). و یکی از شعرای نیشابور این مرثیه را در حقش گفته است (همان: ۲۹۲):

ببرید سرش را که پسران را سر بود
آرایـش دهر و ملـک را افسر بود

گـر قرمطی و جهـود و یا کافـر بود
از تخت به دار بر شـدن منکر بود

جیلانی جلالی سال مرگ حسنک میکال را ۴۲۲ هجری می‌داند (جیلانی جلالی، ۱۳۵۱: ۲۱۱). آنچه درباره‌ی حسنک باید گفت، این است که جایگاه حسنک در مقام وزارت در دوران محمود به نسبت دیگر وزیران از تثبیت بیشتری برخوردار بوده است و با توجه به عدم رضایت مردم از به دار کشیدن حسنک می‌توان استنباط کرد که در دوران وزارت حسنک میکال مردم در غزنین از آرامش و راحتی بیشتری نسبت به وزرای قبل برخوردار بوده‌اند (رک به: شفق و جهان رمضان، ۱۳۸۹: ۹۲– ۶۳).

ابونصر مشکان: ابونصر مشکان دبیر دانشمند و زیرکی بوده است. ابونصر مشکان با لیاقتی که از خود نشان داد در خدمت دولت غزنوی به کارهای دیوانی پرداخت و به مدت‌های طولانی این کار را با کفایت و حشمت انجام داد (بیهقی، ۱۳۷۶: ۱/ ۱۱۰). غلام جیلانی جلالی بر اثر تحقیقی که انجام داده است قریه مشکان، قریه موشک غرنه، قریه موشکی قره‌باغ را ملک زرخرید یا اقطاعی ابونصر مشکان می‌داند (جیلانی جلالی، ۱۳۵۱: ۲۱۲). متأسفانه از زندگی این ابونصر مشکان اطلاع دقیقی موجود نیست. آنچه باقی مانده است روایت بیهقی از ابونصر مشکان است و آورده است که ابونصر مشکان در نثر عربی و پارسی مهارت داشته است و از او آثاری در عربی و فارسی ذکر شده است و بیهقی چند نامه پارسی او را در کتاب خود نقل کرده است (بیهقی، ۱۳۷۶: ۱/ ۹۱– ۸۸). با وجود اینکه قطعات کمی از ابونصر مشکان در اثر ابوالفضل بیهقی باقی مانده است، اما این قطعات نشان می‌دهد که کلام وی از استواری خوبی برخوردار بوده است.

خاندان شیرازی: نکته‌ی مهمی که باید درباره‌ی وزرای غزنوی به آن اشاره کنیم، این است که وزرای دربار غزنوی سعی در برآورده کردن خواسته‌های سلطان داشته‌اند تا رعایا؛ زیرا این امر هم پایه‌های مقامشان را محکم‌تر می‌کرد و هم باعث افزایش حرمت خاندان خود می‌شدند (فروزانی، ۱۳۸۲: ۳۷۷) و خاندان شیرازی نیز از این امر مستثنی نبودند. سلطان مسعود غزنوی پس از مرگ میمندی، خواجه احمد بن عبدالصمد شیرازی؛ صاحب دیوان آلتونتاش در خوارزم را به مقام وزرات منصوب کرد (بیهقی، ۱۳۷۶، ۱/ ۵۶۵؛ جرفاذقانی، ۱۳۶۳: ۲۷۳؛ عقیلی، ۱۳۶۴: ۱۹۳؛ منشی کرمانی، ۱۳۶۴: ۴۵؛ رازی،۱۳۸۷: ۱/ ۱۹۴). در تاریخ بیهقی آمده است: «شغل وزارت سخت نیکو پیش گرفت و تربیتی و نظامی نهاد که سخت کافی و شایستهوآهسته و ادیب و فاضل و معاملت دان بود و با چندین خصال ستوده مردی تمام و کارهای نیکو بسیار کرد» (بیهقی، ۱۳۷۶: ۱/ ۵۶۵). منوچهری این-چنین وزیر را ستوده است (منوچهری دامغانی، ۱۳۶۳: ۴۴):

خواجه احمد که رئیس عادل پیروزگر
آن فریدون فرو کیخسرو و دل رستم براز

به نظر می‌رسد که خواجه احمد بن عبدالصمد از قریحه شاعری نیز برخوردار بوده است (جرفاذقانی، ۱۳۶۳: ۲۷۳). گویا مدت هشت سال وزیر سلطان مسعود و دو سال از آن پسرش سلطان مودود را خدمت کرده است تا اینکه سرانجام به دستور مودود به حبس افتاد و دشمنانش او را با زهر در زندان مسموم کردند و فوت یافت ولی سال فوتش مشخص نیست (همان: ۲۷۳).

یکی دیگر از این خاندان شیرازی باید به عبدالحمید پسر احمد بن عبدالصمد شیرازی اشاره کرد که در دوران سلطان ابراهیم به مسند وزارت دست یافت (عقیلی، ۱۳۶۴: ۱۹۳؛ منشی کرمانی، ۱۳۶۴: ۴۵؛ رازی، ۱۳۸۷: ۱/ ۱۹۴). در نسائم‌الاسحار من لطائم‌الاخبار آمده است: «در نشر معادلت و انصاف و قطع مواد جور و اعلان معالم امن و امان و احیای مراسم مبرت و احسان بر پدر نامدار بیفزود» (منشی کرمانی، ۱۳۶۴: ۴۷– ۴۶). عبدالحمید ۲۲ سال وزرات سلطان ابراهیم و ۱۶ سال وزرات پسر او سلطان مسعود بن ابراهیم را برعهده داشت (عقیلی، ۱۳۶۴: ۱۹۵؛ منشی کرمانی، ۱۳۶۴: ۴۷– ۴۶). ولی آخرالامر این وزیر به مانند وزرای پیشین در اول عهد سلطنت بهرام‌شاه و به دستور وی کشته شد (عقیلی، ۱۳۶۴: ۱۹۵). با استعدادی که این خاندان در منصب وزارت داشته‌اند، به خوبی توانسته‌اند امور دربار و امور مردم غزنین را اداره کنند. یکی از دلایلی که می‌توان در استعداد این خاندان در مقام وزارت به آن اشاره کرد، توجه سلاطین غزنه به آنان بود. بطوری‌که چندین سال بدون رقیب بر مسند وزارت تکیه می‌زدند. به نظر می‌رسد اهالی غزنه نیز با توجه به مدت زیاد وزارتشان در غزنه از آنان راضی بوده و توانسته بوده‌اند غزنه را به خوبی کنترل و اداره کنند.

هنر و معماری در غزنه

تجدید حیات فرهنگ ایرانی که در روزگار سامانی آغاز شد منجر به تبدیل بخارا به یک شهر مهم شد. این امر به سلاطین غزنه؛ که جنگجویان بزرگی بودند نیز منتقل شد و معماری و احیای سنت‌ها و ذوق و اشتیاق نسبت به شکوفایی شهر غزنه را در آنان شعله‌ور ساخت. با توجه به ثروتی که غزنه از رهگذر حملات سلاطین ترک-نژاد به دست آورد زمینه‌ای شد که شهر غزنین از یک شهر کوچک در روزگار لویکان به یک شهر بزرگ و فرهنگی تبدیل شود. علاوه بر این، سلاطین غزنه خود نیز به زیباسازی پایتخت خویش مشتاق بودند. این اوامر موجب شد که در غزنه شاهد مساجد زیبا، باغ‌های فراوان، کاخ‌های متعدد و بزرگ، همچنین رشد چشمگیر نقاشی و ... باشیم. در حقیقت غزنه در روزگار سلاطین این شهر شاهد تحول اساسی در زمینه فرهنگ و معماری بوده است و غزنه به یکی از

شهرهای برتر آن زمان تبدیل شد. آنچه از شهر غزنه باقی مانده است گویای عظمت معماری غزنه در این برهه است.
تا قبل از تشکیل حکومت ترک غزنوی، معماری در غزنین چندان مورد توجه نبوده است. زیرا این شهر در حاشیه بوده است که توسط حاکمان محلی اداره می‌شد ولی هم‌زمان با قدرت‌یابی ترکان در این شهر لازمه‌ی این سلسله قدرتمند، پایتخت زیبا و باشکوه بوده است که در نتیجه آن معماری در شهر غزنین مورد توجه این سلاطین قرار گرفت و عمارت‌های زیادی در آن ساخته شد که چهره‌ی شهر را از یک منطقه‌ی کوچک به یک پایتخت بزرگ تغییر داد.

بنای مساجد

در غزنین گویا مسجدی بوده است که از شدت زیبایی به «عروس‌الفلک» معروف بود. هر چند در حال حاضر از این مسجد اثری نیست ولی صاحب کتاب ترجمه‌ی تاریخ یمینی از چگونگی ساخت و ویژگی آن اطلاعات کاملی می‌دهد و می‌نویسد: «چون سلطان از دیار هند مظفر و منصور با اموال موفور و نفایس نامصور بازگشت سلطان را رغبت افتاد که انفال آن اغفال در وجه برای واقی و حسنه‌ای صرف کند و به وقت نهضت فرموده بود تا از بهر مسجد جامع به غزنه عرصه اختیار کنند» (جرفاذقانی، ۱۳۶۳: ۳۸۶). آنچه مشخص است این است که مسجد عروس‌الفلک بر روی خرابه‌ای از مسجدی دیگر در غزنه ساخته شده است. سلطان محمود برای ساخت این مسجد استادان زیادی را به غزنه آورد و همچنین برای ساخت این مسجد چوب‌های فراوان از سرزمین هند به غزنه منتقل کرد (همان: ۳۸۶). پس از ساخت این مسجد به فرمان سلطان، آن را با کاشی‌های مرمر و طاق‌های زیبا و نقش و نگارهای بسیار جالب تزیین کردند. یمینی در این زمینه آورده است: «چنانکه چشم در آن خیره می‌گشت و عقل را در آن حیران می‌ماند و تذهیب و تزویق و ترویق آن به جایی رساندند که صنعت صنایع رصافه با ضافت تصنع و تنوق نقاشان روزگار ناچیز شد» (همان: ۳۸۷). در کنار این مسجد به فرمان سلطان محمود برای عبادت خود منزلی ساختند. به گفته‌ی یمینی زیبایی مسجد به حدی بود که «در تزیین به جایی رسانیدند که هر کس می‌دید انگشت تعجب در دندان می‌گرفت و می‌گفت ای آنکه مسجد دمشق را دیده‌ای و بدان شیفته شدی و دعوی کردی که مثل آن بنیادی ممکن نیست و جنس آن عمارتی صورت نبندد بیا و مسجد غزنه مشاهده کن تا بطلان دعوی خودبینی» (همان: ۳۸۷). از جمله امتیازات این مسجد این بود که سلطان محمود دستور داد که در جوار این مسجد مدرسه‌ای بنا نهادند. در تاریخ یمینی آمده است: «در جوار این مسجد مدرسه‌ای بنا نهادند و آن را بنفایس کتب و غرایب تصاینف ائمه مشحون کرد مکتوب به خطوط پاکیزه و مقید به تصحیح علماء و ائمه و فقها و طلبه علم روی بدان نهادند و به تحصیل و ترتیل علم مشغول شدند» (همان: ۳۸۹). گویا سلطان محمود برای رفتن در خلوت به مسجد راهی ترتیب داده بود که عموم مردم از آن بی‌خبر بودند و سلطان بعضی وقت‌ها برای عبادت به مسجد می‌رفت و همچنین به نظر می‌رسد وسعت این مسجد به قدری زیاد بود که حتی جایگاهی برای فیل‌ها در نظر گرفته بودند (همان: ۳۸۹). همان‌طور که گفته شد، از این مسجد چیزی باقی نمانده است ولی یکی از محراب‌های عروس‌الفلک تقریباً سالم مانده است که دارای کتابت زیر است:
لااله‌الاهو ... تا سریع‌الحساب این کلمات مقدسه به خط کوفی قدیم است بعد از آن روی سنگ محراب به خط ثلث این کلمات مقدسه نقر گردیده‌اند «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم، انما یعمر المساجدالله من امن بالله و الیوم‌الاخر و اقام‌الصلاۀ و آتی‌الزکاۀ». سپس روی سنگی که در دیواره مسجد قرار داده شده است، جملات زیر را کنده‌اند: «اللهم ارحم و اغفر الحسین المبارک» و در حاشیه‌ی بالایی کنده شده به خط رقاع «السلطان ظهیرالدوله ...» مابقی از هم ریخته و روی گوش‌های سنگ به خط مقلی چنین ذکر کرده‌اند: الله، محمد، ابوبکر، عمر، عثمان، علی، الحسن، الحسین (رض) بخش‌های باقی مانده سنگ محراب از بین رفته است ولی آشکار می‌گردد که این محراب نه محراب اصلی و مرکز جامع محمودی بوده است و نه در زمان محمود و مسعود ساخته شده است به دلیل نام ظهیرالدوله که روی سنگ محراب باقی مانده چنین می‌نماید که در دوره سلطان ابراهیم ساخته شده است (جیلانی جلالی: ۱۳۵۱: ۲۵۷).
اکثر سلاطین غزنه به ساختن مسجد توجه داشته‌اند به طوری که شبانکاره‌ای می‌نویسد «سلطان ظهیرالدوله ابراهیم که به زهد و پارسایی مشهور بود در جهان هیچ چیز نکرد الا مساجد» (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۸۵). گویا در غزنه مسجد دیگری به نام «مسجد جامع رامک» نیز بوده است و در کتیبه‌ای آمده است: «بناء هذا لمسجد المبارک فی دولۀ السلطان‌المعظم معزالدنیا و الدین ابوالمظفر محمد بن سام خلیفۀ امیرالمؤمنین به تاریخ منتصف من شهرالله المبارک اربع و تسعون و خمسه مائت سنه (۵۹۳ هـ)». گویا این مکان از اماکن قدیمه که اسامی باستانی خود را حفظ کرده‌اند باقی مانده و امروز هم به همان نام تاریخی خودشان بین مردم غزنه معروفند (جیلانی جلالی، ۱۳۵۱: ۱۹۸). آنچه مشخص است مهمترین مسجدی که در غزنه ساخته شده است همان مسجد عروس‌الفلک بود و از مساحت بزرگ آن می‌توان نتیجه گرفت که سلطان غزنه می‌خواست تمام اهالی شهر در این مسجد تجمع یابند و در آن نماز بگذارند و با توجه

به علاقه‌ی مسلمانان در ساخت مساجد، سلاطین مسلمان غزنه تمام تلاش خود را زیباسازی این مسجد انجام داده بودند.

بنای کاخ‌ها: غزنه علاوه بر اینکه مرجعی برای شاعران و دانشمندان بود، مکانی نیز برای توسعه‌ی معماری به‌ویژه درکاخ‌سازی بوده است. بطوری‌که اکثر سلاطین غزنوی در غزنه کاخ‌های مستقل داشته‌اند اما تا قبل از تشکیل حکومت غزنوی، به‌ویژه در دوره‌ی لویکان اثری از کاخی که متعلق به حاکمان محلی باشد به جا نمانده است اما قصور سلاطین غزنوی هر چند به صورت محدود ولی اثراتی از آن کاخ باقی مانده است که نشان از عمران و آبادی این شهر می‌دهد (رک به: هوشیاری و فرشته‌نژاد، ۱۳۹۴: ۱۵– ۱). در ترجمه‌ی تاریخ یمینی آمده است: «سبکتکین در اواخر ایام و خواتم عمر بنیاد سرایی فرمود بود و آن را سهلاباد نام کرده و مالی بسیار بر عمارت آن انفاق نموده بود و آن را تحسین و تزیین اساس وضع قواعد آن صنعت‌های بدیع و تأنفهای غریب نمود» (جرفاذقانی، ۱۳۶۳: ۱۴۷). اما با مرگ سبکتکین در سال ۳۸۷ هجری موجب ناتمامی آن بنا گردید و آن ساختمان باشکوه نابود گردید و آن سعی که در تأسیس و عمارت آن رفته بود، ضایع ماند (همان: ۱۴۷). پس از سبکتکین، محمود پسرش نیز با توجه به ثروتی که از هند به دست آورده بود، از هنر و معماری و زیباسازی شهر غزنه غافل نبوده است. به قول بمباچی «همان‌طور که محمود برای افزایش شکوه دربارش از ادبای معروف و دانشمندان برجسته دعوت به عمل می‌آورد برای زیباسازی پایتختش هم هنرمندان و صاحبان حرفه را از مناطق مفتوحه گردآوری می‌کرده است» (بمباچی، ۱۳۷۶: ۷۶).

سلطان محمود کاخی را در نزدیکی غزنه تأسیس کرد که گویا همین کاخ به «کوشک[۱۱] کهن محمود» معروف بود (بیهقی، ۱۳۷۶: ۲/ ۶۵۱). کاخی که او ساخته است به قول شبانکاره‌ای چون بهشت فردوس است (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۶۶). فرخی در وصف کاخ محمودی چنین آورده است (فرخی سیستانی، ۱۳۸۵: ۲):

صفات قصد او بشنید حورا یکره وزان پس
خیال قصد او بینند بخلد اندر همی حورا
طوایف زایران(شاعران) بینم بگرد قصر تو دایم
همانا قصر تو کعبه است و دیگر قصبه تو بطحا

کاخ فیروزی هم اینک در روضه حالیه نامی در افغانستان است. این کاخ احتمالاً بعد از درگذشت سلطان محمود اهمیت خود را به دلیل ساخت کاخی از سوی مسعود غزنوی از دست داده است (جیلانی جلالی، ۱۳۵۱: ۱۸۴). از دیگر کاخ‌های معروف باید به کوشک مسعودی نیز اشاره کرد. به دستور مسعود کاخی جدید که بر اساس طرحی که خود ارائه کرده بود، برای اقامت وی و کارگزارانش در غزنین بسازند اقامتگاه مجلل او که در سال ۴۲۷ هجری به اتمام رسید به نام کوشک مسعودی معروف بود. بیهقی درباره‌ی این کوشک می‌نویسد: «چنین کوشک نشان ندهند هیچ جای و هیچ پادشاه چنین نفرمود و همه را به دانش و هندسه خویش ساخت و خطهایی کشید به دست عالی خویش که در چنین ادوات خصوصاً در هندسه آیتی بود رضی‌الله عنه این کوشک به چهار سال بیاورد» (بیهقی،۱۳۷۶: ۵۲/۲– ۶۵۱). بر اساس آنچه بیهقی از قول عبدالملک نقاش مهندس می‌گوید در ساختمان این کاخ علاوه بر افراد زیادی که به صورت بیگاری مشارکت داشته و مزدی دریافت نداشتند، مبلغ هفت میلیون درهم صرف شده است (همان: ۵۲– ۶۵۱). منوچهری درباره‌ی این کاخ چنین می‌گوید (منوچهری دامغانی، ۱۳۶۳: ۲۱۷):

این قصر خجسته که بنا کرده‌ای امسال با غزنه فردوس به فردوس تر نیست
همچون حرمش طالع سحرست و مبارک همچون ارمش نقش مهنا و گز نیست

محل کنونی کوشک مذکور به فاصله ۴ کیلومتری جانب شمال شهر غرنه موجود و به کنار جاده غربی بین کابل و غزنه است هر چند به کوشک مسعودی معروف است ولی مردم عوام از این کوشک به عنوان «کوشک عبدالقادر خان»؛ مالک یکصد سال پیش آن یاد کرده‌اند (جیلانی جلالی، ۱۳۵۱: ۱۸۵). سلطان مسعود دستور داد تا این کوشک را بیارایند و به انواع جواهر مزین کنند (بیهقی، ۱۳۷۶:۱/۴۱– ۵۲۹). در قصر مسعود تاج و تختی بود که ساخت آن‌ها ۳ سال طول کشید که همه از زر سرخ بودند که بر شکوه قصر می‌افزود (گردیزی،۱۳۴۶: ۲۰۰؛ بیهقی، ۱۳۷۶: ۱۴/۲– ۷۱۳). گردیزی راجع‌به ویژگی‌های این تخت آورده است: «آن تخت زرین را بنهادند اندر کوشک و تاج زرین بوزن هفتاد من از زر و جواهر ساخته بودند» (گردیزی، ۱۳۴۶: ۲۰۰). به نظر می‌رسد که سلطان مسعود جدای از این کاخ به کاخ کهن محمودی نیز توجه داشته است. بطوری‌که بیهقی می‌نویسد: «سلطان مسعود مثال داد تا کوشک کهن محمود زوالی[۱۲] بیاراستند تا از امیران فرزندان چند تن تطهیر کنند و بیاراستند به چندگونه جام‌های زر و بسیار جواهر و مجلس خانه‌های زرین و عنبرها و کافورها و مشک و عود بسیار در آنجا نهادند و آن تکلف کردند که کس ندیده است» (بیهقی، ۱۳۷۶:۱/ ۵۴۴).

پرفسور آرتور ابهام پوپ ویژگی هنر غزنوی را متأثر از سامانی می‌داند و درباره کاخ‌سازی مسعودی متعقد بود: «مسعود عشق به ساختمان‌سازی داشت و شهر سلطنتی به نام گوهرشاد مسعود ساخت. این شهر دو کاخ قرینه هم داشت یکی تابستانی و یکی زمستانی که دارای گنبد بوده است که دارای تالار بزرگ عام بود که ظاهراً به صورت ایوانی بوده است که مدت بیست سال مال فراوانی صرف آن شده است» (پوپ، ۱۳۶۸: ۱۲۱).

از دیگر کاخ‌های واقع در غزنه کاخ مسعود سوم است. بنا به نوشته بمباچی کاخ مسعود سوم از نظر آرایش و تنظیم طاقچه‌ها کاملاً تزئین یافته در نمای پیشین چشمگیر بود (بمباچی، ۱۳۷۶: ۸۳). همچنین در کاخ مسعود سوم غزنوی پیکره‌های برجسته‌ی حیوانات وحشی، گل‌ها و پرندگان که از جنس سفال می‌باشند، دیده می‌شود که دارای رنگ‌های سبز، قهوه‌ای و زرد لعابی میناکاری شده می‌باشند (همان: ۹۰). کل ساختمان بر سکویی ذوزنقه شکل بنا شده است و دیواره‌های آن بین ۱۲۷ تا ۱۵۸ متر طول دارد. این محوطه محصور دارای برج‌هایی در گوشه‌ها با ستون‌های نیم‌دایره‌ای در سمت مقابل درب ورودی است (هیلن براند، ۱۳۷۷: ۴۸۵). یکی از مشخصه‌های این بنا راهرویی بود که تمام کاخ را در بر می‌گرفت و قسمت شمالی کاخ را راهرویی دیگر در بر می‌گرفت که متصل به یک برج مدور بود (همان: ۴۸۵).

باغ‌ها: سلاطین غزنوی بخشی از ثروت معابد هند را صرف تزیین و آرایش کاخ‌های غزنه و ایجاد باغ‌های زیبا می‌کردند (باسورث، ۱۳۸۵: ۷۵/۱؛ پاینده، غفرانی و قنوات، ۱۳۹۳: ۱۵۶– ۱۳۱). از جمله این باغ‌ها می‌توان به «باغ فیروزی» یا «باغ نو» یا همان باغ محمودی اشاره کرد که مورد توجه اکثر سلاطین غزنه بود (فرخی سیستانی، ۱۳۸۵: ۵۴– ۵۳؛ فخر مدبر، ۱۳۴۶: ۵۰؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۶۶). به گفته‌ی شبانکاره‌ای: «باغ فیروزی که سلطان محمود در آن باغ صفه‌ای و نشستگاهی برآورده بود چون بهشت فردوس و سروها به رسته نشانده بودند» (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۶۶). اکثر باغ‌هایی که ساخته شدند، از لحاظ هنرهای ظریفه بسیار پربار بودند بطوری‌که بمباچی می‌نویسد از عهد غزنویان پیکره‌های سنگی شیر و قوچ باقی مانده است که همگی از باغ‌ها به دست آمده‌اند و حکایت‌گر این موضوع می‌باشد که از آن‌ها برای آب‌گذاری و زیبایی این باغ‌ها استفاده می‌کردند (بمباچی، ۱۳۷۶: ۱۰۱– ۱۰۰). فرخی در وصف این باغ زیبا آورده است (فرخی سیستانی، ۱۳۸۵: ۵۳):

به فرخنده فال و به فرخنده اختر
به نو باغ بنشست شاه مظفر
به باغی خواهید خسرو که او را
بماور بهشتست مولا و چاکر
به باغی درختان اوعود وصندل
به باغی ریاحین او بسرتر

گویا این باغ یکی از باغ‌های مهم سلاطین غزنه بوده است زیرا تا اواخر دوران اقتدار سلطنت غزنوی محلی برای پایکوبی و خوش‌گذرانی بوده است. فخر مدبر آورده است که بهرام‌شاه در باغ پیروزی جشن باشکوهی برگزار کرده است که در آن جشن خدمتگزاران باگلدان‌های طلایی جواهرنشان که هر کدام هزار مثقال وزن داشت پذیرایی می‌کردند (فخر مدبر، ۱۳۴۶: ۵۰). باغ محمودی یا باغ نو در شهر غزنین بوده است که از روی آثار کهن باقی مانده حصه جنوب غربی روضه حالیه را در برگرفته و تا حدود مسجد جامع عروس‌الفلک امتداد یافته بود و فعلاً در گوشه جنوب غربی آن باغ‌های باشندگان قریه بهلول‌آباد است (جیلانی جلالی، ۱۳۵۱: ۳۵۸).
از دیگر باغ‌های معروف غزنه باید به باغ صد هزاره اشاره کرد که متعلق به سلطان محمود غزنوی است (بیهقی، ۱۳۷۶:۱/ ۳۴۳– ۴۵۹). متأسفانه اطلاع دقیقی از زوایای این باغ باقی نمانده است و از بقایای آن نیز چیزی در دست نیست ولی جیلانی معتقد است این باغ به طرف شرق غزنه قدیم در جوار قلعه سردار حالیه واقع است و معتقد است این باغ در گذشته وقتی‌که سلطان از شکار برمی‌گشت و قبل از نزول در شهر غزنه، محل استراحت وی بوده است (جیلانی جلالی، ۱۳۵۱: ۲۹). متأسفانه از باغ‌هایی که به وسیله دیگر سلاطین غزنین ساخته شده است اطلاعات چندانی باقی نمانده است. با توجه به آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت این سلاطین برای تفرج، به ساخت باغ‌های زیبا توجه داشته‌اند.
اما نکته‌ای که درباره این باغستان‌ها باید گفته شود، این است که به دلیل کم‌آبی در غزنه و نیاز به آب برای آبیاری این باغ‌ها باید راه‌حلی برای تأمین آب در نظر گرفته می‌شد. به نظر نگارنده یکی از دلایل ایجاد سد در غزنه شاید تأمین آب برای باغ‌های غزنه بوده باشد. بطوری‌که شبانکاره‌ای می‌نویسد: «محمود بر آب زره‌بندی بسته است که به سر آن بند شهری و دوازده پاره دیه است و آن را بند محمودی نیز گویند» (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۷۰). مددی محل قرار گرفتن این سد سلطان را، شمال شهر امروزی غزنه ذکر کرده است (مددی، ۱۳۵۶: ۵۴۷).

میدان شابهار:[۱۳]محلی که در غزنه‌ی کهن به عهد غزنویان مورخین و شعرای نامدار از آن ذکر و توصیف تمام نموده‌اند میدان شابهار بوده است. حرکت سفری عساکر و سان‌بینی سپاه غالباً از طرف شخص سلطان به همین میدان یا عصرگاه شابهار به عمل می‌آمد. در کتاب بیهقی آمده است: «روزی امیر برنشست و به دشت شابهار آمد و بر آن دکان برنشست و لشکر به تعبیه بر وی بگذاشت و لشکر سخت بزرگ گفتندی و پنجاه و اندر هزار سواره و پیاده بودند همه ساختند و تمام سلاح و محققان گفتند چهل هزار بود و عامیان دو نماز روزگار گرفت تا انکه لشکر به تمامی گذشت» (بیهقی، ۱۳۷۶: ۲/ ۷۵۸). این میدان در تمام دوره‌ی صد ساله سلطنت فرماندهان آل‌ناصر غزنه

محل پذیرایی‌ها و اجتماعات بزرگ ملکی و عسکری و جشن‌ها و آتش‌افروزی‌های معمول اتخاذ می‌شده است. عنصری توصیفی از میدانی در غزنه می‌کند که یحتمل همان شابهار باشد (عنصری بلخی، ۱۳۴۲: ۵۸):

چیز است این جهان نو که کردست
ز پیـروزی و از دولـت مصـور
مگـر میـدان سلطان معـظم
خـداوند زمیـن شاه مظفر

جدای از این دشت شابهار گویا در افغانستان معابد متعددی به عنوان معابد شابهار وجود داشته است (حبیبی، ۱۳۷۶: ۳۳۹) و شاید نام‌گذاری این دشت به عنوان دشت شابهار متأثر از همین معابد متعدد شابهار باشد. این دشت را در دو وضع از سرزمین غزنه می‌توان حدس زد: اول دشت «تلخکزار» حالیه واقع در معبر دهنه‌ی شیر و مزار خواجه ابوبکر بلغاری سر روضه موجود در افغانستان دانست و دوم در موقع شیار قره‌باغ غزنه که تاکنون به نامش شیار که تغییر نام شابهار است، شهرت دارد. موقعیت و قسمت ساحه شیار حالیه میدانی است وسیع که به طرف راه هند نزدیک‌تر از دیگر حصص غزنه است و صلاحیت بودن عرصگاه تاریخی شابهار را نیز دارد (جیلانی جلالی، ۱۳۵۱:۲۵- ۲۲۲). آنچه از میدان شابهار باید گفت این است که سلاطین غزنه از آن به عنوان یک میدان نظامی استفاده می‌کردند که در آن لشکریان، توانایی‌های خود را به سلطان نشان می‌دادند.

مناره‌ها: منار یا مناره ساختمان مدور بزرگی بود که هم‌زمان با ظهور اسلام در اکثر بلاد اسلامی دیده می‌شد و ساخت این‌گونه بناها شدت گرفت. فرضیاتی که درباره‌ی شکل و هدف این ساختمان‌ها (مناره‌ها) ارائه شده است، چندان وافی به مقصود نیست آشکارا بعضی از آن‌ها نوعی مأذنه بوده است و با مسجد ارتباط داشته است ولی تعداد زیاد آن‌ها، تزیین مفصل، ارتفاع و کتیبه‌نگاری‌شان نشان می‌دهد که در زمینه‌های دیگر نیز قابل استفاده بوده‌اند. مناره به معنی جای نو بنایی است بلند و باریک در کنار مساجد و بقاع متبرک جهت اذان‌گویی یا به عنوان میل راهنما در جنب جاده‌ها، مساجد، کاروان‌سراها، مدارس و دارالضیافه‌ها احداث گردیده است (کیانی، ۱۳۹۰: ۳۲۲؛ هیلن‌براند، ۱۳۷۷: ۱۸۷).

از آثار بسیار زیبای باقی مانده در غزنین مناره‌ای است که به گواهی کتیبه‌ی موجود بر آن در عهد حکومت سلطان مسعود بن ابراهیم ساخته شده است. این مناره‌ها به ویژه از جهت آجرکاری و خطوط زیبای آن اهمیت فراوان دارد. به نوشته‌ی بمباچیدر مناره‌ی مسعود سوم آجرکاری با نهایت مهارت انجام شده است و از ترکیب‌بندی ظریفی طراحی شده ... ترتیب هندسی آجرها که بعضی از آن‌ها پس از پخت نقاری شده و برخی از پخت به قالب‌گیری تراش خورده شبکه ملیح و ظریفی را به وجود آورده است (بمباچی، ۱۳۵۱: ۹۱- ۹۰). برج مسعودی در آغاز میله‌هایی استوانه شکلی بر فراز آن‌ها بوده است. تنه‌های این برج از بیرون از تعداد اسپرهای محدبی که با پره‌هایی استحکام یافته تشکیل گردیده و با طرح‌هایی مشبک از جنس سفال منقور و زینت گردیده است (پوپ، ۱۳۶۸: ۱۲۰).

در مناره‌ی مسعود سوم یک کتیبه‌ی بزرگ با خط کوفی و یک کتیبه-ی دراز به خط نسخ در پس‌زمینه‌ای با نقش نمایه‌ای گیاهی و مهم از نظر طبیعت‌گرایی و سایه‌روشن غنی نقش‌پردازی تعبیه شده است (بمباچی، ۱۳۵۱: ۹۶). این مناره اکنون در شهر حالیه روضه واقع است و در مناره اول آمده است: «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم: السلطان‌المعظم. ملک‌الاسلام علاءالدوله و الدین ابوسعید مسعود بن ظهیرالدوله ابراهیم خلدالله ملکه» و باقی آن از بین رفته است (جیلانی جلالی، ۱۳۵۱: ۲۲۱). به جز مناره‌ی مسعود سوم در غزنین مناره دیگری وجود دارد که به استناد کتیبه‌ای که بر روی آن دیده می‌شود در زمان بهرام‌شاه غزنوی ساخته شده است. در نوشته‌ی روی مناره آمده است: «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم: السلطان‌المعظم ملک‌الاسلام یمین‌الدوله و امین‌المله ابوالمظفر بهرام‌شاه خلدالله ملکه» (همان: ۲۲۱) در ساخت این مناره، سبک بنای مناره سوم مورد تقلید قرار گرفته است اما عناصر تزئینی آن نسبت به مناره‌ی مسعود سوم ساده است (بمباچی، ۱۳۵۱: ۹۱- ۸۸).

مقابر: با توجه به اینکه در غزنین سلاطین و مردان بزرگی زندگی می‌کردند و پس از فوتشان در جایگاه ویژه‌ای دفن می‌شدند که متناسب شخصیت و قدرت متوفی بوده است و مقابر در عصر غزنوی همراه با معماری خاص و کتیبه‌هایی که اکثراً با خطوط کوفی مزین بوده‌اند، تزیین می‌شدند (حبیبی، ۱۳۵۰: ۹۷). از جمله این مقابر می-توان به مقبره سبکتکین اشاره کرد که در دامنه‌ی شرقی کوه بین روضه حالیه و غزنه قرار دارد (جیلانی جلالی، ۱۳۵۱: ۲۱۷). در کتیبه آن آمده است: «لااله‌الاالله محمد رسول‌الله، العظمهٔ لله لااله‌الاالله محمد رسول‌الله الکبریاءالله کل نفس ذایقهٔ‌الموت ثم الینا ترجعون، بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم، من عمل صالحاً فلنفسه و من اساء فعلیها. امیرالحرب الاجل ابومنصور سبکتکین» (همان: ۲۱۸). احتمال دارد این امیر در یکی از کوشک‌های قدیمی خود در غزنه دفن شده باشد.

آرامگاه سلطان محمود، آرامگاهی بزرگ ولی نه چندان باشکوه است که زیر گنبدی قرار گرفته است. درهای آرامگاه خیلی بزرگ و از چوب خوشبوی صندل است و سنگ‌های مزار از مرمر سفید است و بر روی آن آیات قرآن منقش شده است (آلفنستون، ۱۳۶۷: ۳۸۷). مضمون کتیبه‌ی روی سنگ قبر سلطان محمود به خط کوفی این چنین است: «اغفرانا من الله الامیرالاجل السید نظام‌الدین ابی‌القاسم محمود بن سبکتکین غفرالله» (جیلانی جلالی، ۱۳۵۱: ۲۱۵). بر بالای سر، گرزی ساده ولی بسیار گران نهاده‌اند که می‌گویند گرز سلطان است تخت‌ها و کرسی‌های صدفکاری شده و مرصع هم هست که می‌گویند متعلق

به سلطان است (آلفنستون، ۱۳۶۷: ۳۸۷). در چهار گوشه‌ی قبه مزار محمود چهار محراب نصب شده است. که به خطوط بسیار زیبایی مزین است (جیلانی جلالی، ۱۳۵۱:۲۶– ۲۱۵). بمباچی آرامگاه سلطان محمود غزنوی را به نوعی از مقابری می‌داند که در عهد غزنویان معمول نبوده‌اند لذا به نظر می‌رسد که یک اثر متأخر بوده است (بمباچی، ۱۳۵۱: ۹۰– ۸۹). سال درگذشت اموات در برخی از مقابر از بین رفته است و در برخی از مقابر نیز دستخوش دگرگونی شده است. سال فوت سلطان محمود در این مقبره ۴۲۱ هجری ذکر شده داست. مقبره‌ی سلطان مسعود اول در وسط باغستان‌های معروف به بهلول حالیه واقع است در بالای مرقد سلطان مسعود صندوق بلند و نفیسی از سنگ مرمر سرخ رنگی تعبیه شده روی صفحه صندوق مرقد لوحی دیده می‌شود که بر روی آن به خط کوفی این جملات منقور گردیده است: «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم کل من علیها فان و یُبقی وجه ربک دو-الجلال و الاکرام کل نفس ذایقه‌الموت و الینا ترجعون» زیر سنگ مرقد آیه‌الکرسی نقد شده ولی سال فوت سلطان مسعود اول یافت نشده است (جیلانی‌جلالی، ۱۳۵۱: ۱۸– ۲۱۵).

بقعه‌ی سلطان ابراهیم در کنار راست جاده‌ی بین روضه حالیه و غزنه واقع شده است. گنبدی که بر بالای مرقد سلطان ابراهیم برپاست کوچک و از پارچه‌های قدیمی پوشیده است. مزار ابراهیم در بین عوام غزنه به سلطان حلقوم شهرت دارد و در باب تسمیه‌ی او به سلطان حلقوم نیز چنین بیان کنند که وی از بطن مادر از راه حلق تولد یافته است (همان: ۲۱۹). در این بقعه محرابی است که به خط کوفی نوشته شده است: «وانتصر سلطان‌الاعظم ابا سعید مسعود خلدالله ملکه) روی حاشیه‌ی زیرین نیز آیه‌الکرسی نوشته شده است (همان: ۲۱۹؛ حبیبی: ۱۳۵۰: ۹۷).

مقبره‌ی حکیم سنایی نیز در غزنه است. مرقد سنایی دو لوح سنگی دارد: یکی همان است که بعد از وفات حکیم به فاصله کمی از مزارش نصب شده و روی آن این جملات است (هذا قبرالفقیر الی رحمه‌الله مجدود سنایی غفرالله له)، لوح سنگی دیگری که به ظن غالب بعد از مرور سال‌ها از وفات حکیم به دوره‌ی مغول یا تیموریان بر قبرش گذاشته‌اند و چنین نوشته شده «کان وفات الشیخ العالم الفاضل شمس‌العارفین قطب‌المحققین، طوطی شکرستان فصاحت، بلبل بوستان بلاغت، مظهر اظهار معانی بکریه، مطلع افوار الفاظ فکر به اعنی، مجدود سنایی خمس و عشرون و خمسمائی (۵۲۵ هـ)» (جیلانی جلالی، ۱۳۵۱: ۲۶۱). در اطراف همین سنگ نیز خطاطی زیبایی موجود می‌باشد و اکنون مقبره در حال بازسازی است. قبر ابونصر مشکان نیز مقابل قلعه‌ی موشکان غزنه، کنار ی عمومی در میان یک محوطه گنبد فرو ریخته است. سنگ سفیدی با نوشته‌های کوفی بالای قبر ابونصر مشکان است. قبر مشکان به فاصله چهار کیلومتری از شهرکنونی غزنه در کنار راست جاده، بین کابل و قندهار است (همان: ۳۲– ۲۲۸).

بقعه‌ی سلطان شهاب‌الدین غوری نیز در مکانی به نام دهک به فاصله‌ی ۳۰ کیلومتری شرق و جنوب شهر کنونی غزنه واقع آمده است. این محل در کنار راست جاده بین غزنه و گردیز است. بر روی سنگ محراب مسجد جامعی که به فاصله کمی از بقعه او پیدا شده است، چنین آمده شده است: «بناء هذا المسجدالمبارک فی دوله-السلطان‌المعظم معزالدنیا و الدین ابوالمظفر محمد بن سام خلیفه‌الله امیرالمومنین به تاریخ منتصف من شهرالله المبارک سنه اربع و تسعون و خمسمائه (۵۹۳ هـ)» (همان: ۶۹– ۲۶۸).

نکته‌ای که باید درباره‌ی مقابر غزنین گفت این است که اکثر مقابر این سلاطین، شاعران و دانشمندان نامدار بر اثر خرابی‌های جنگ مغولان و هم‌چنین گذشت زمان که همراه با بی‌توجهی بوده است، منجر به این شده است که اکثر آن مقابر از بین برود و آن‌چه باقی مانده است، صفحه‌ای بی‌آلایش را نشان می‌دهد که به هیچ وجه عظمت سلاطین و شاعران و دانشمندان آن زمان غزنین را روشن نمی‌کند.

نقاشی: نقاشی در غزنین نیز با توجه به تعداد کاخ‌ها و باغ‌ها به عنوان ابزاری برای تزئیین و آرایش آن‌ها جهت زیباسازی بیشتر استفاده می‌شده است و می‌توان گفت نقاشی در دوره‌ی غزنوی رشد صعودی داشته است. بطورکلی در مورد نقاشی در غزنه باید گفت که دیوارەهای بناهای کاخ‌ها با نقاشی که بیشتر پیکره‌ی انسانی را نشان می‌دهند، مصور شده‌اند. به نظر می‌رسد که صحنه‌هایی از میدان‌های جنگ و نیز زندگی درباری از مضامین اصلی نقاشی‌های دیواری در عهد غزنوی بوده است (بمباچی، ۱۳۷۶: ۹۷).

امیر مسعود هنگامی که شاهزاده‌ی جوان بود، در هرات کوشکی به نام «کوشک باغ عدنانی» داشت. براساس گفته‌ی بیهقی در کوشک باغ عدنانی بر دیواره اقامتگاه آن شاهزاده تصاویری از زنان و مردان برهنه در وضعی هرزه‌گونه نقاشی شده بود و سلطان محمود پس از شنیدن این خبر درصدد کشف حقیقت برآمد اما مسعود با شیوه‌ای زیرکانه موفق به انکار آن قضیه شد (بیهقی، ۱۳۷۶: ۱/ ۴۹– ۱۴۵). گویا نسخه‌ای از کتاب اژرنگ در گنجینه‌های غزنه موجود بوده که شاید در نقاشی غزنوی تأثیر گذاشته است (بمباچی، ۱۳۷۶: ۹۹– ۹۷). بطوری-که فرخی در اشعار خود در وصف باغ نو در بلخ از این کتاب نام برده است (فرخی سیستانی، ۱۳۸۵: ۵۴):

به کـاخ انـــدرون صفـه‌های مـزین
در صفـه‌های سـاخته ســوی منـظر

یکی همچـو دیبـای چینـی منقـش
یکـی همچـو ارتنـــگ مانـی مصـــور
نگـاریـده بـــر چـنـد جـابـر مصـــور
شـه شـــرق را انـدر آن کـــاخ پیکـــر
به یک جای در رزم و در دست زوبین
به یک جای در بزم و در دست سـاغر

بیهقی نیز در کتاب خود از عبدالملک نقاش در غزنه نام می‌برد که در ساختن کوشک مسعودی فعالیت داشته است (بیهقی، ۱۳۷۶: ۵۲/۲-۶۵۱). بمباچی هنر نقاشی غزنوی را ملهم از دوران سامانی می‌داند (بمباچی، ۱۳۷۶: ۹۷). متاسفانه از ویژگی‌های نقاشی غزنه، اطلاعات موجود بسیار اندک است؛ مهمترین علت این قضیه تبدیل شدن آن همه زیبایی غزنه به تلی از خاک است که اجازه‌ی اظهارنظر در مورد نقاشی غزنه را به محققان نمی‌دهد. اما آنچه مشخص است با توجه به پیشرفت کاخ‌سازی، باغ‌ها و مساجد به این نتیجه می‌توان رسید که سلاطین غزنه علاوه‌بر ساختن به زیباسازی بنا نیز توجه داشته‌اند و این زیبایی مستلزم وجود نقاشان حاذق بوده است.

نتیجه‌گیری

غزنه (غزنین) منطقه‌ای باستانی است که در حوزه‌ی جغرافیای سیاسی و اداری خراسان بزرگ قرار نداشته است و بخشی از مرزهای خراسان به آن منتهی می‌شد. با این‌حال غزنه ارتباط تنگاتنگ و ناگسستنی با خراسان بزرگ؛ بویژه در حوزه‌ی فرهنگ داشته است. این منطقه از قرن سوم تا ششم هجری قمری عرصه‌ی تاخت و تاز سلسله‌های قدرتمند و بزرگی از جمله صفاریان، سامانیان، غزنویان، سلجوقیان، غوریان و خوارزمشاهیان بوده است. بزرگترین امتیاز غزنه تشکیل سلسله قدرتمند ترک غزنوی بود که موجبات تبدیل این شهر به یکی از بزرگترین پایتخت‌های جهان اسلام شد. یکی از مهمترین دلایلی که موجب شد این شهر در دوره‌ی فرمانروایی سلاطین غزنوی متحول شود، ثروت هند بوده که جایگاه ویژه‌ای در شکوفایی اقتصادی، فرهنگی و ... غزنین داشته است. غزنه تا پیش از امپراطوری ترکان به گونه‌ای در حاشیه بوده و چندان مورد توجه نبود. اما در قرن چهارم تا ششم هجری با گسترش همه جانبه‌ی غزنه، به یکی از با نفوذترین مناطق جهان اسلام تبدیل شد. حمایت سلاطین ترک غزنه از ادبیات زمینه‌ی ترقی فرهنگی و مهاجرت شاعران از دیگر مناطق ایران (بویژه از خراسان) به این شهر شد و در واقع باید از آنجا به عنوان گنجینه‌ی علم و مکتب شاعران یاد کرد. بدون شک این مراودات خالی از تأثیر و تأثرات در مبدأ و مقصد نبوده است. شهر غزنه همچون دیگر پایتخت‌های اسلامی و غیراسلامی نقطه‌ی آغاز و اوج پیشرفت و سرانجام سراشیبی را پیمود و در اواخر قرن ششم هجری بار دیگر غزنه به حاشیه رانده شد.

غزنه مرکز سیاستمدارانی همچون سلطان محمود غزنوی بود که در اوج لشکرکشی‌ها به گسترش علم و دانش می‌پرداختند و این امر زمینه‌ای شد که صدها عالم، عارف، دانشمند، ادیب، شاعر و هنرمند به غزنه بیایند و در این دیار زندگی کنند. شکوه و عظمت غزنین به جایی رسید که مردمان شبه قاره‌ی هند نه تنها به مذهب اسلام روی بیاورند بلکه از هند به غزنه مهاجرت کنند. تأثیر امپراطوری غزنوی بر گسترش دین اسلام و گسترش زبان و ادبیات فارسی و گسترش دانش‌های بشری جز فلسفه که مخالف آن بودند، حقیقتی غیر قابل انکار است. با ضعف سلسله ترکان غزنوی، غزنه نیز با ضعف مواجه شد و این شهر به صحنه‌ی منازعات سیاسی تبدیل شد. با تسلط غوریان بر غزنه ضربه‌ی سنگینی بر فرهنگ، اقتصاد و بویژه معماری این شهر وارد آمد و در حقیقت با تسلط غوریان مرکزیت غزنه به عنوان یک پایگاه قدرتمند در جهان اسلام با تزلزل مواجه شد. زیرا غوریان اساس حکومت خود را در غور پی‌ریزی می‌کردند.

در جهت پی‌گیری سوال پژوهش در باب نقش و جایگاه غزنه در تحولات فرهنگی از قرن سوم تا ششم هجری، با توجه به مطالعه‌ی مدارک موجود در این زمینه و تجزیه و تحلیل مطالب آن‌ها، می‌توان چنین نتیجه گرفت که غزنه بدلیل موقعیت ارتباطی و سوق‌الجیشی و تشکیل سلسله‌ی قدرتمند ترکان غزنوی جایگاه ویژه‌ای در تحولات فرهنگی داشته است. به نظر می‌رسد تمرکز قدرت در این شهر بوسیله ترکان مسلمان غزنوی و همچنین ثروتی که این سلاطین ترک غزنه از هند بدست آورده بودند نقش تعیین کننده‌ای در پیشرفت این شهر داشته است. اگر چه ثروت زیادی از هند به غزنه منتقل شد اما این ثروت تأثیر کمی بر مناسبات اجتماعی غزنه و بویژه اهالی این شهر داشته است اما از لحاظ فرهنگی نقش تعیین کننده‌ای در بسترسازی حضور شاعران و دانشمندان در غزنه داشته است.

پی‌نوشت

۱. بعضی وی را غضایر تصحیح کرده‌اند؛ چه پدر وی کاسه‌گر بود و به همین دلیل وی را غضایر کاسه‌گر نیز می‌گفتند و غضاره را نیز گلی می‌گویند که بدان سفال می‌سازند (رازی، ۱۳۸۷: ۲/ ۱۱۶۸).

۱. تخلص او عسجدی به مفهوم زر با جواهر چون مروارید یا شتر بزرگ جثه و خدای داند به کدام یک از آن‌ها این تخلص را اقتباس کرده است (مهرین، ۱۳۵۲: ۹۶).

۱. دهک نام دو قلعه از قلاع زابلستان (مسعود سعد سلمان، ۱۳۷۴: ۴۱۷).

۱. «قلعه سو که برکوهی بلند و مکانی بزرگ قرار داشت، اینک مشخص نیست این قلعه کجاست اما آشکار است که در هندوستان نیست» (همان: ۴۲۰).

۱. مشهورترین محبس مسعود سعد قلعه نای است. علت این امر یکی شهرت فوق‌العاده قلعه نای است که زندان سیاسی بوده است و پادشاه‌زادگان در آن جایگاه بودند و احتمالاً در هند باشد (همان: ۶۱۷).

۱. گویا قلعه‌ی مرنج در خود شهر غزنه بوده است که اینک از آن چیزی باقی نمانده است (همان: ۱۳).

۱. آل‌عراق یا خوارزمشاهان قدیم یا آل‌فریغون کاث خاندانی از پادشاهان قدیمی که افراد شناخته شده آن از حدود ۹۳ تا ۳۵۸ ق. / ۷۱۲ تا ۹۹۵ م. به فرماندهی رسیدند. مرکز حکومت ایشان کاث؛ در خاور جیحون بود (دایره‌المعارف بزرگ اسلامی: ۱۳۷۰: ۲/ ۶۸– ۶۹).

۱. آل‌فریغون در ایام امارت سامانیان بر سرزمین جوزجان در مغرب بلخ و جیحون حکومت می‌کردند. این سلسله محلی در زمره‌ی ملوک اطراف محسوب می‌شدند که از سامانیان اطاعت می‌کردند (جرفاذقانی، ۱۳۶۳: ۱۴۱ و ۱۴۰، ۱۱۸).

۱. بای‌توز فردی بود که بر حاکم بست طغانم شورید و آنجا را متصرف شد ولی سبکتکین او را شکست داد و این ناحیه را در اختیار خود قرار داد (جرفاذقانی، ۱۳۶۳: ۲۴– ۲۳).

۱. میمند قریه‌ای از قراء غزنه می‌باشد (ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۵۴۱).

۱. کوشک به معنی بنایی بلند و فوقانی است که در دوره بعد از اسلام معمول بوده است در پارسی دری به معنی بلند است. کشک از روی لغت بر قصر و ایوانی دلالت می‌کند که مخصوص به جایگاه پادشاه باشد (جیلانی جلالی، ۱۳۵۱:۳۲– ۳۱).

۱. بنا به بعضی روایات مادر محمود دختر رئیس زابلستان بود و به همین دلیل او را محمود زابلی می‌گفتند (جرفاذقانی، ۱۳۶۳: ۲۵۲).

۱. کلمه شاه‌بهار در اثر استعمال زیاد به اشکال مختلف و منحوت یا مخفی درآمد، ولی چون کلمه بهار در قدیم به معنی معبد و پرستشگاه بود و در سنسکریت به معنی وهاره موجود است. بنابراین باید گفت به معنی معبد پادشاه است (حبیبی، ۱۳۷۶: ۳۳۹)

منابع متقدم (کهن):

ابن‌الجوزی، جمال‌الدین ابی‌الفرج عبدالرحمن. (۱۴۲۰ق). المنتظم (تواریخ الملوک و الامم) (الجزء الثامن). حققه و قدم له الدکتور سهیل زکار، بیروت: دارالفکر.

ابن‌فندق، ابوالحسن علی بن زید بیهقی. (بی‌تا). تاریخ بیهق. باهتمام احد بهمنیار و میرزا محمد بن عبدالوهاب قزوینی، تهران: کتابفروشی فروغی.

ابن‌کثیر دمشقی، عمادالدین ابوالفداء اسماعیل. (۱۴۱۸ق). البدایه و النهایه. (مجلد ۲۰). اعتنه بهذه الطبعه عبدالرحمن الوتی و محمد غازی بیضون، بیروت: دارالفکر.

ابوالمعالی، نصرالله بن محمد. (۱۳۴۳). کلیله و دمنه. مصحح م. مرتضوی، تهران: انتشارات پیروز.

ابی‌الفداء، عمادالدین ابی الفداء اسماعیل. (۱۳۴۹). تقویم‌البلدان. (ترجمه عبدالحمید آیتی). تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

بناکتی، فخرالدین ابوسلیمان داود. (۱۳۴۸). تاریخ بناکتی (روضه اولی الالباب فی معرفه التواریخ و الانساب). بکوشش جعفر شعار، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.

بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد. (۱۳۵۲). التفهیم لاوائل صناعه التنجیم. با مقدمه جلال‌الدین همائی، تهران: انجمن آثار ملی.

ـــــــــــــــ . (۱۳۵۲). تهدید نهایات‌الاماکن لتصحیح مسافات‌المساکن. (ترجمه احمد آرام)، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

بیهقی، ابوالفضل محمد. (۱۳۷۶). تاریخ بیهقی. (جلد ۲ و ۱). باهتمام منوچهر دانش‌پژوه، تهران: انتشارات هیرمند.

ثعالبی‌النیسابوری، ابی‌منصور عبدالملک. (۱۳۷۷ق)، یتیمه‌الدهر و فی محاسن اهل العصر. (جلد ۴)، بتصحیح محمد محی‌الدین عبدالحمید، مصر: مطبعه السعاده.

جامی، مولانا عبدالرحمن بن احمد. (۱۳۶۶). نفحات الانس من حضرات القدس. باهتمام مهدی توحیدی‌پور، تهران: انتشارات سعدی.

جرفاذقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر. (۱۳۶۳)، ترجمه تاریخ یمینی. (ترجمه جعفر شعار). تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

حموی‌البغدادی، شهاب‌الدین ابی عبدالله یاقوت. (۱۹۹۸م). معجم‌الادباء. (مجلد ۱۷). بی‌جا: منشورات داراحیاء العربی.

خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین الحسینی. (۱۳۵۳). حبیب‌السیر فی اخبار افراد البشر. (جلد ۴) . تصحیح محمد دبیر سیاقی، تهران: کتابفروشی خیام.
الرادویانی، محمد بن عمر. (۱۳۶۲). ترجمان‌البلاغه. بسعی احمد آتش و ملک‌الشعراء بهار، تهران: انتشارات اساطیر.
راوندی، محمد بن علی بن سلیمان. (۱۳۶۳). راحه‌الصدور و آیه‌السّرور (در تاریخ آل‌سلجوق). باهتمام محمد اقبال و مجتبی مینوی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
سمرقندی، دولتشاه. (۱۳۸۵). تذکره‌الشعراء. باهتمام فاطمه علاقه، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
سنایی غزنوی، ابوالمجد بن آدم. (۱۳۸۸). دیوان اشعار. باهتمام مدرس رضوی، تهران: انتشارات سنایی.
شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد. (۱۳۶۳). مجمع‌الانساب. تصحیح میر هاشم محدث، تهران: انتشارات امیرکبیر.
عقیلی، سیف‌الدین حاجی بن نظام. (۱۳۶۴). آثار الوزراء. مصحح میرجلال‌الدین حسینی ارموی، تهران: انتشارات اطلاعات.
عنصرالمعالی، کیکاوس بن اسکندر. (۱۳۵۲). قابوس‌نامه. باهتمام غلامحسین یوسفی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
عنصری بلخی، ابوالقاسم حسن. (۱۳۴۲). دیوان اشعار. مصحح محمد دبیر سیاقی، تهران: انتشارات کتابخانه سنایی.
عوفی، نورالدین محمد. (۱۳۲۱ق). لباب‌الالباب. (مجلد ۲ و ۱). باهتمام ادوارد براوان، لیدن: مطبعه بریل.
ــــــــــــــ . (۱۳۶۳). جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات. (جلد ۱). مصحح جعفر شعار، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
غزنوی، سید حسن. (۱۳۶۲). دیوان اشعار. مصحح سید محمد تقی مدرس رضوی، تهران: انتشارات اساطیر.
فخر مدبر، محمد بن منصور (مبارکشاه). (۱۳۴۶). آداب الحرب و الشجاعه. مصحح احمد سهیل خوانساری، تهران: انتشارات اقبال.
فرخی سیستانی. (۱۳۸۵). دیوان اشعار. باهتمام محمد دبیر سیاقی، تهران: انتشارات زوار.
فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۶۳). شاهنامه. (جلد ۷). مصحح ژول مول، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
قزوینی، زکریاء بن محمد. (۱۳۷۳). آثارالبلاد و اخبارالعباد، مصحح میرهاشم محدث، (ترجمه جهانگیر میرزا قاجار). تهران: انتشارات امیرکبیر.
رازی، امین احمد. (۱۳۸۷). تذکره هفت اقلیم. (جلد ۲ و ۱). تهران: انتشارات سروش.
رازی، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۸). المعجم فی معاییر اشعار العجم. مصحح محمد بن عبدالوهاب، تهران: نشر علم.
گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن الضحاک. (۱۳۴۶)، زین‌الاخبار. مصحح عبدالحی حبیبی، تهران: انتشارات بنیاد و فرهنگ ایران.
مختاری غزنوی، بهاءالدین عثمان بن عمر. (۱۳۷۴). دیوان اشعار. باهتمام جلال‌الدین همائی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابی بکر. (۱۳۶۴). تاریخ گزیده. باهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
مسعود سعد سلمان. (۱۳۷۴). دیوان اشعار. باهتمام رشید یاسمی و پرویز بابائی، تهران: انتشارات نگاه.
منشی کرمانی، ناصرالدین. (۱۳۶۴). نسائم‌الاسحار من لطائم‌الاخبار. مصحح میر جلال‌الدین حسینی (ارموی)، تهران: انتشارات اطلاعات.
منوچهری دامغانی، ابونجم احمد بن قوص. (۱۳۶۳). دیوان اشعار. بکوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: انتشارات کتابخانه زوار.
المنینی، احمد بن علی بن عمر. (۱۲۸۶ق). شرح الیمینی علی تاریخ ابی نصر العتبی (فتح الوهبی). (جلد ۱)، مصحح مصطفی وهبی)، مصر: مطبعه الوهبیه.
نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر. (۱۳۶۳). تاریخ بخارا. (ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی). مصحح مدرس رضوی، تهران: انتشارات توس.
نظامی‌عروضی سمرقندی، احمد بن عمر بن علی. (۱۳۲۷). چهار مقاله. باهتمام محمد بن عبدالوهاب قزوینی، تهران: کتابفروشی اشراقی.
وطواط، رشیدالدین محمد بن عمر. (۱۳۶۳)، حدائق السحر و دقایق الشعر، تهران، انتشارات کتابخانه سنایی و طهوری.
هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان. (۱۳۸۹). کشف‌المحجوب. مصحح محمود عابدی، تهران: انتشارات سروش.
هدایت، رضاقلی‌خان. (۱۳۴۲). تذکره ریاض‌العارفین. بکوشش مهر علی گرگانی، تهران: انتشارات کتابفروشی محمودی.
ــــــــــــــ . (۱۳۴۰). مجمع‌الفصحاء. (جلد ۲ و ۱). بکوشش مظاهر مصفا، تهران: انتشارات امیرکبیر.
یعقوبی (ابن‌واضح)، احمد بن ابی یعقوب. (۱۳۵۶). البلدان. (ترجمه محمد ابراهیم آیتی). تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

ب) تحقیقات جدید (معاصر):

اته، هرمان. (۱۳۵۱). تاریخ ادبیات فارسی. (ترجمه صادق رضازاده شفق) تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

آزاد ارمکی، تقی. (۱۳۷۶). اندیشه‌های اجتماعی متفکران مسلمان (از فارابی تا ابن‌خلدون). تهران: انتشارات سروش.
الفنستون، استوارت. (۱۳۶۷). افغانان (جای، نژاد، فرهنگ). (ترجمه محمد اصف فکرت). مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
باسورث، ادموند کلیفورد. (۱۳۸۵). تاریخ غزنویان. (ترجمه حسن انوشه). (جلد ۱). تهران: انتشارات امیرکبیر.
براون، ادوارد. (بی‌تا). تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی. (ترجمه فتح‌الله مجتبائی). تهران: انتشارات مروارید.
برتلس، یوگنی ادواردویچ. (۱۳۷۴). تاریخ ادبیات فارسی (از دوران باستان تا عصر فردوسی). (ترجمه سیروس ایزدی). تهران: انتشارات هیرمند.
بمباچی. (۱۳۷۶). هنر غزنوی. هنر سامانی و غزنوی. (ترجمه یعقوب آژند). تهران: انتشارات مولی.
پوپ ابهام، آرتور. (۱۳۶۸). معماری ایران. (ترجمه کرامت‌الله افسر). تهران: انتشارات یساولی (فرهنگسرا).
جیلانی جلالی، غلام. (۱۳۵۱). غزنه و غزنویان. کابل: بی‌نا.
حبیبی، عبدالحی. (۱۳۷۶). تاریخ افغانستان بعد از اسلام. تهران: نشر دنیای کتاب.
ــــــــــــ . (۱۳۵۰). تاریخ خط و نوشته‌های کهن در افغانستان، کابل: انجمن تاریخ و ادب افغانستان.
رضازاده شفق، صادق. (۱۳۵۵). تاریخ ادبیات در ایران. تهران: انتشارات دانشگاه پهلوی.
ریپکا، یان و دیگران. (۱۳۸۲). تاریخ ادبیات در ایران. (ترجمه ابوالقاسم سری). تهران: انتشارات سخن.
زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۵۷). از گذشته ادبی ایران. تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی.
شریف، میان محمد. (۱۳۵۶). تاریخ فلسفه در اسلام. (ترجمه نصرالله پور جوادی). تهران: بی‌نا.
شمسیا، سیروس. (۱۳۸۰). انواع ادبی. تهران: انتشارات فردوس.
صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۳۹)، تاریخ ادبیات در ایران. تهران: انتشارات ابن‌سینا .
طباطبایی، سید جواد. (۱۳۸۶). درآمدی بر فلسفه تاریخ اندیشه‌های سیاسی در ایران. تهران: بی‌نا.
علیشیر نوائی، میرنظام‌الدین. (۱۳۶۳). تذکره مجالس النفائس. باهتمام علی‌اصغر حکمت، تهران: نشر منوچهری.
فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۵۸). سخن و سخنوران. تهران: انتشارات خوارزمی.
فروزانی، ابوالقاسم. (۱۳۸۲). غزنویان از پیدایش تا فروپاشی. تهران: انتشارات سمت.
قربانی، ابوالقاسم. (۱۳۵۲). بیرونی‌نامه. تهران: انتشارات انجمن اثار ملی.
کیانی، یوسف. (۱۳۹۰). معماری ایران در دوره اسلامی. تهران: انتشارات سمت.
لسترنج، گای. (۱۳۶۴). جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی. (ترجمه محمود عرفان). تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
مجتبائی، فتح الله. (۱۳۵۳). یادنامه بیرونی. تهران: شورای عالی فرهنگی و هنر و مرکز مطالعات و هماهنگی.
محمدی، محمد. (۱۹۶۷م). الادب الفارسی فی اهم ادوار و اشهر اعلامه. بیروت: منشورات قسم اللغه العربیه.
مددی، محمداکبر. (۱۳۵۶). وضع اجتماعی دوره غزنویان. کابل: اطلاعات و کلتور وزارت، انتشارات بیهقی.
مهرین، عباس. (۱۳۵۲). تاریخ زبان و ادبیات ایران در عصر سامانی و غزنویان. تهران: انتشارات مانی.
هیلن‌براند، براند. (۱۳۷۷). معماری اسلامی. (ترجمه ایرج اعصام). تهران: شرکت پردازش و برنامه‌ریزی شهری.

ج) دایره‌المعارف‌ها

مرکز نشر دایره‌المعارف بزرگ اسلامی. (۱۳۷۰). دایره‌المعارف بزرگ اسلامی. زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز نشر دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
پاینده، محدثه؛ غفرانی، علی و قنوات، عبدالرحیم. (۱۳۹۳). «اهمیت تاریخی و ساختار اقتصادی شهر غزنه در پرتو حیات سیاسی عصر غزنویان». مجله‌ی علمی و پژوهشی تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، ۵ (۱۶)، ۱۵۶– ۱۳۱.
دری، زهرا. (۱۳۸۹). «مقایسه موضوعی کلیله و دمنه (بهرامشاهی) و حدیقه سنایی». پژوهشنامه‌ی زبان و ادبیات فارسی، ۹ (۸)، ۱۷۲– ۱۴۷.
شفق، اسماعیل و جان رمضان، سمیرا. (۱۳۸۹). «سیمای حسنک وزیر در متون ادبی و تاریخی دوره غزنوی». فصلنامه‌ی علمی و پژوهشی پژوهش زبان و ادبیات فارسی، (۱۸)، ۹۲– ۶۳.
هوشیار، محمد مهدی و فرشته‌نژاد، سید مرتضی. (۱۳۹۴). «در جستجوی معماری کاخ ایرانی در دوره غزنویان». دوفصلنامه‌ی علمی و پژوهشی مرمت و معماری ایران، ۵ (۱۰)، ۱۵– ۱.